

«آدولف هیتلر» از يك خانواده كاتوليك
بود ولی در زمان او ان كودكي منتصب كاتوليك را
فراموش نمود. در شهر «بروتو» در يك خانه روستائی
در اطرفش متولد شد پدرش بنام «آلويس هیتلر»
كفاش بود و «آدولف هیتلر» از سومين زن او بنام
(كلارا پولرل) در تاريخ ۲۰ آوريل ۱۸۸۹ بدنيا
آمد. از كودكي داراي هوش عالی و روح حساسی
بود و بیشتر در جستجوی يك هدف عالی بود نخستين
تعمایلی كه در زندگی از خود نشان داد ذوق نقاشی
و معماری بود در ۱۵ سالگی عازم وین گردید و به
سال ۱۹۱۲ وارد مونیخ شد، پیدایش جنگ ۱۹۱۴
داوطلبانه وارد ارتش باویر شد در سال ۱۹۱۶
مجر و روح و سپس در ۱۹۱۸ از گاز مسموم گردید و پس
از جنگ بین المللی اول شكست آلمان اثر بزرگی در
روحیه او ایجاد کرد. برای نجات آلمان به مونیخ
برگشت و در این شهر در جنبش كارگران شركت كرد و
در انجمنها و مجالس این دسته سیاسی نظقها كرد و
افكار خود را كه در سر لوحه آن برتری نژاد ژرمن
بود عنوان نمود ابتدا بیش ازسی نفر طرفدار او
نبودند رفته رفته به نطق و بیان عادت كرد و خود را

مانند ناطق زبردستی که برای توده های بسیار
سجبت کند نشان داد و بخوبی مانند يك پيشوا و
نماینده ملت نطق میکرد. و همین وقت بود که هسته
مرکزی حزب نازی را تشکیل داد. «هیتلر» لباسی
ساده می پوشید از مشروبات الکلی و دخانیات
گریزان بود از خزانه دولت حقوقی دریافت نمی
کرد و در پایان سال ۱۹۳۵ آشکارا گفت که تنها
زمامداریست که هیچگونه سهام و حساب بانکی ندارد
و درآمد سرشاری که از فروش کتاب «نبرد من»
بدست آورد به حزب نازی بخشید در کتاب «نبرد من»
افکار و عقاید او را در سه بخش (مبارزه آشتی ناپذیر
با کلیمیه ها - وحدت و هم آهنگی آلمان - برتری نژادی)
میتوان خلاصه کرد و شاهکار فکری خود را و مقاصدی
را که برای نجات آلمان در نظر داشت و وسائلی که
برای انجام آنها باید بکار برد در این کتاب بیان
داشت. جنگ بین المللی دوم بر قدرت اعجاب آمیز
و شکست آور «هیتلر» و حزب نازی و یاران او پایان
بخشید اکنون تاریخ است که بر سردوراهی قضاوت
قرار گرفته که آیا «پیشوا» و افکار او تا چه حد برای
ملت آلمان مفید بوده است...

ناشر

آدولف هیتلر

نبرد من

ترجمه : « فرشاد »

چاپ سوم (با تجدید نظر)

ناشر :



کانون معرفت
« تهران - اول لاله زار - تلفن ۳۲۳۲۷ »
« تلگرافی - معرفت »

حق چاپ محفوظ و مخصوص « کانون معرفت » است

این کتاب در پنج هزار نسخه بتاريخ اسفندماه ۱۳۴۱ در چاپخانه

درخشان پچايدريد

مقدمه چاپ اول

جنگی که بیشتر از پنجسال گلوی دنیا را با چنگال خونین خود فشار داد و تا کنون نیز آثار نحوست بار آن از میان نرفته است ، معلول علل بیشماری بود و یکی از این علل که شاید از همه بزرگتر باشد ، بیشک ظهور ناسیونال سوسیالیسم در آلمان بود که اکنون ، « کتاب » آن به شما خوانندگان ارجمند تقدیم می شود .

فلسفه ناسیونال سوسیالیسم ، فلسفه‌ای که هیتلر در کتاب « نبردمن » خویش تشریح کرده است ، خوب یابد ، مقامی بین فلسفه‌های دیگر دارد و این فلسفه که بنیاد آن بر زور و برتری نژادی نهاده شده ، با وجود شکست آلمان

آدولف هیتلر

هیتلری هنوز از میان نرفته است و چون اطلاع بر این فلسفه نیز تا حدی لازم است، اکنون ترجمه کتاب «نبرد من» هیتلر در ایران انتشار می یابد.

ترجمه این کتاب از روی نسخه ای که شخصی بنام Louis Vignon از نبرد من هیتلر استخراج کرده صورت گرفته است و باین ترتیب باید این کتاب را چکیده نبرد من دانست. اما چیزی که باید گفته شود این است که این کتاب بیشتر و شاید همه مطالب نبرد من را در بردارد و کسی که آنرا بدقت مطالعه کند تا اندازه ای از فلسفه ناسیونال سوسیالیسم و فلسفه نژادی هیتلر و سیاستی که ناسیونال سوسیالیسم باید در پیش گیرد، آگاهی شود و این امر - بجای خود - در کشور ما که کمتر کمی از حقیقت فلسفه هیتلر خبر دارد، قابل توجه است.

فرشاد

تقدیم چاب سوم

چاپ سوم این کتاب که اکنون باز هم مثل چاپ اول آن از طرف «کانون معرفت» تقدیم خوانندگان ارجمند می شود، مولود وضع خاصی است.

در کشوری که هیچکس حق دیگری را محترم نمی-شمارد و هر کسی برای استفاده بیشتر نقاب تزویر به چهره زده است، کار تقلب چنان بالا گرفته که حتی دامنه اختلاس به ساحت علم و ادب نیز رسیده است و بدبختی اینجا است که هیچ مقامی نیز برای استیفای حقوق بیغما رفته هیچکس وجود ندارد.

چاپ دوم این کتاب نیز بدنبال چاپ دوم «نخستین عشق من» اثر ما کسیم گور کی که بی اجازه اینجانب انتشار یافته

آدولف هیتلر

بود ، چندی پیش بهمان وضع به بازار آمد در صورتی که نه « کانون معرفت » از این کار اطلاعی داشت و نه از طرف مترجم اجازه‌ای به مختلس داده شده بود اما چون این قضیه هر چه بود اکنون بنحوی از انحاء فیصله یافته است ما بیشتر از این در آن باره چیزی نمی‌گوئیم و بامید آینده روشن چاپ سوم کتاب حاضر را ضمن تجدید نظر در متن آن انتشار می‌دهیم.

عبدالله توکل

نبرد من

در کجا بدنیا آمدم؟

من در پرتومشیت خجسته‌ای در « براوناو ام این ۱۵ »
در همان قصبه‌ای که درست در مرز دو کشور آلمانی نژاد
جای دارد ، بدنیا آمدم ... در مرز دو کشوری که تجدید
وحدت آنها بزرگترین وظیفه‌ای است که در دوره حیات بعهدۀ
ما گذاشته شده است و باید با همه وسایل در ایفای آن کوشش
بکنار بپریم .

اتریش آلمانی نژاد باید باغوش وطن بزرگ خود

(۱) Braunau - am - Inn

آدولف هیتلر

باز گردد. این کار را نباید از نظر اقتصادی مورد توجه قرار داد ... نه ... نه ... حتی اگر این وحدت از نظر اقتصادی بی اثر یا بالاتر از آن زیان آور باشد ، باز هم باید صورت تحقق پیدا کند ، هر خونی بیک امپراطوری تعلق دارد ، ملت آلمان تا روزیکه فرزندان خویش را در کشور واحدی گرد نیاورده باشد ، حق ندارد دست بتسخیر اراضی بزند و سیاست استعمار در پیش گیرد .

روزی که سرزمین « رایش » - کشور آلمان - همه آلمانها را در آغوش خود جای دهد و پس از آن مسلم گردد که قدرت تغذیه آنها را ندارد ، آن وقت احتیاج این ملت ، حق تسخیر اراضی بیگانه را بدنبال خواهد آورد ... و آنوقت گاو آهن جای خود را بشمشیر خواهد داد و اشکهای جنگ دنیای آینده را بارور خواهد کرد و محصول دنیای آینده از این اشکها پدید خواهد آمد .

در کتابخانه پدری ...

بروز گاری که کتابخانه پدرم را زیورومی کردم به

کتاب مختلفه نظامی برمی خوردم ... و در میان این کتاب مختلفه نسخه ای یافتم که راجع به جنگ فرانسه و آلمان (۱۸۷۰-۱۸۷۱) نوشته شده بود. در این کتابخانه ژورنال مصوری در دو جلد وجود داشت که مربوط آن سالها بود. این چیزها بهترین کتاب من شد و در مدت کمی جنگ بزرگ قهرمانی بیشتر از هر چیز فکر مرا بسوی خود جلب کرد و از همان زمان بیش از پیش مشغول تفحص در کتبی شدم که با جنگ و سر بازی رابطه داشت.

مبارزه در راه آلمانی بودن ...

با این همه بحکم تقدیر فرد آلمانی مقیم اتریش از بهترین نژادها است برای آنکه توانسته است اثر خود را در کشوری که پنجاه میلیون سکنه دارد، بر جای گذارد و این اثر چنان باشد که در خود آلمان همه کس - وانگهی بنا روا - اتریش را يك کشور آلمانی بپندارد. این اشتباه عواقب سنگینی داشت اما برای ده میلیون آلمانی ایالت مرز خاوری شاهد خوبی بود. عده کمی از آلمانهای رایش باین نکته توجه

آدولف هیتلر

داشتند که باید همیشه در اتریش در راه پیروزی زبان آلمانی، مدارس آلمانی و بزبان ساده در راه آلمانی بودن به مبارزه پرداخت.

اما امروز این رمز بزرگ چیز غم انگیزی است: چندین ملیون از برادران ما که دور از «رایش» در زیر تسلط بیگانه بسر می برند در آرزوی وطن مشترک هستند و تمام فکر خودشان را بسوی آن متوجه داشته اند، احتیاج خودشان را بآن احساس میکنند و کوشش دارند که دست کم حق مقدس استفاده از زبان مادری را بدست آورند و امروز در دایره بزرگتری همه میدانند که «مبارزه در راه نژاد خود» چه معنی و مفهومی دارد.

واز اینرو اکنون برخی میخواهند عظمت اتریش را از این نکته قیاس کنند که تنها باتکای قوای خود مدت چندین قرن آلمان را از طرف مشرق محفوظ داشت و از این گذشته بایک رشته جنگهای خسته کننده مانع از این شد که مرزهای زبان آلمانی به عقب کشانده شود. . . . و این کارها در عهدی صورت گرفت که توجه «رایش» در واقع

نبرد من

بسوی مستعمره‌ها و مهاجر نشین‌ها معطوف بود و در مقابل دروازه‌های خود بگوشت و خون خود علاقه‌ای نداشت.

این مسأله بازهم بررسی خواهد شد!

من بازهم در جریان کتاب این مسأله را بدقت بررسی خواهم کرد و اکنون باید این نکته را تصریح کنم که در دوره جوانی خود افکاری پیدا کرده بودم که پس از چندی روشنترو استوارتر گشت و دانستم:

« که شرط نجات و سلامت ژرمانیسم فنای اتریش است »

... که هیچ رابطه‌ای میان غرور ملی و وفاداری نسبت به سلطنت وجود ندارد.
... و بخصوص که خانواده‌ها بسبورگ موجب بدبختی ملت آلمان بوده است.»

و از همان ایام من این افکار و احساسات را پیدا کرده بودم :

« علاقه شدید و آتشین بوطن خود اتریش آلمانی نژاد... »

آدولف هیتلر

و کینه شگرف نسبت به دولت اتریش...

بسوی وین! ..

من با چمدانی لباس و پیراهن بسوی وین حرکت کردم . اراده شکست ناپذیری در دل خود داشتم . پدرم پنجاه سال پیش در مبارزه با سرنوشت خود پیروز شده بود و من آرزو داشتم که مثل او دست بکار بزنم... « کسی » باشم و مستخدم دولت نشوم .

باید از حس و وظیفه شناسی الهام گرفت!

باید از حس و وظیفه شناسی اجتماع الهام گرفت و بنای، ترقی و تکامل خود را بر پایه های بهتری استوار کرد .

باید نطفه های اصلاح ناپذیر را با اراده و تصمیم خشنی منهدم کرد .

طبیعت بآن میزانی که به تکامل نسل - پشتیبان جنس بشر - علاقه دارد، ببقا و حفظ وجود علاقه ندارد . در زندگی نیز موضوع چنین است . هیچ جای آن نیست که از راه

تصنع جوانب زشت کنونی را - اصلاح کرد چه اصلاح در عمل محال است. اما باید راههای پیا کترو بهتری برای تکامل و پیشرفت بشر در آینده پیدا کرد و این کار را از ابتدای زندگی شروع کرد.

مقصود از کوششهای اجتماعی

مقصود از کوششهای اجتماعی نباید هر گز آن باشد که سعادت خواب آوری فراهم آید .. برعکس ، باید از این عوامل کشنده و نابود کننده زندگی اقتصادی و فرهنگی ما اجتناب کرد. این عوامل فرد را با انحطاط میکشاند و یادست کم میتواند فرد را با انحطاط بکشاند.

چه بسا ...

چه بسا توانگران ما از زبان ولگرد بینوائی شنیده اند که آلمانی بودن یا نبودن برای او یکسان است. هر کس باید بر این فقدان غرور ملی تأسف بخورد و بشدت پرده از روی این گونه احساسات بردارد. اما چه بسیار اشخاصی که در این معنی متحیر مانده اند

آدولف هیتلر

که چرا خودشان احساسات بهتری دارند؟
ترس فرد از توده

من شدت وحشتی را که فرد از توده دارد، دریافتم.

اینجانب نیز موضوع روانشناسی در میان است!

در تعمیر گاههای کشتیها، در کارخانهها، در محافل

و مجالس و در میتینگها ترور و وحشت پیوسته پیروزی خواهد

داشت و این پیروزی تا لحظه‌ای که ترور و وحشت دیگری

با آن عظمت راه را مسدود نکرده باشد پایدار خواهد بود.

بورژوازی و کارگران

بورژوازی بزشتترین و خامترین وسیله‌ای بارها در

مقابل مشرورترین و انسانی‌ترین در خواستهای کارگران

مقاومت کرده است اما از اینکار خود نتوانسته است

استفاده‌ای بکند و نتوانسته است امید استفاده‌ای داشته باشد

و کارگر شریف باین ترتیب خود بخود از سازمان کاری

بطرف سیاست سوق داده شده است

بهر حال ...

بهر حال ادعای اینکه نهضت کاری، فطرتاً، مخرب

نبرد من

افکار وطن پرستانه و وطن است ، احمقانه و دروغ است و حقیقت عکس این ادعا است . مقصد سازمان کاری از کوشش و تلاش خود این است که سطح زندگی اجتماعی طبقه‌ای را که یکی از ارکان ملت است ، بالا ببرد و باید دانست که این کوشش و تلاش گذشته از آنکه مخالف وطن و مملکت نیست بهترین «تلاش ملی» است . سازمان کاری که در راه ایجاد عوامل و اوضاع بهتری کوشش میکند خدمتی انجام میدهد که باید آنرا شایسته و خادم وطن شمرد و باید متوجه بود که اگر این عوامل و اوضاع بوجود نیاید ، نمیتوان بنفکر تعلیم و تربیت همه ملت افتاد . . . از این گذشته سازمان کاری در عین حال که بعقل مادی و معنوی فقر و بدبختی ملت حمله میکند زخم های اجتماعی ملت را بهبود می بخشد و ملت را بسوی سلامت رهبری میکند .

و بدین ترتیب زائد است که انسان از خود پرسد که سازمان کاری واجب است یا نه . . .
تا روزی که کارفرمایان و وظیفه اجتماعی خودشان را

آدولف هیتلر

ندانند یا حق و عدالت را رعایت نکنند کارگران آنها -
کارگرانی که باید جزء مکمل ملت ما شمرده شوند - حق
و وظیفه خواهند داشت که از منافع اجتماعی در مقابل حرص
و بیخبری یک نفر دفاع کند چه وفاداری و اطمینان توده
را وقتی میتوان حفظ کرد که بتفع ملت و در راه حفظ جان
ملت کار کرد .

اما...

اما در این باره باید بگوئیم که هر کس که خود را ،
بحقیقت پا در عالم خیال ، مظلوم و قربانی ستمها می پندارد
حق دارد که نتیجه ای از این چیزها بدست آورد . نه... این
کار یک حیلۀ جنگی است که برای انحراف توجه بکار
میرود. انهدام آن چیزی که جلوزندگی اجتماعی رامیگیرد
یا بتفع ملت است و یا بضرر ملت ... اگر بضرر ملت است
که باید دست باسلحه برد و پیروزی را در سایه اسلحه بدست
آورد... خلاصه یک کار گرمتر دهر گز نیروی آن را ندارد
که با قدرت کار فرمای بزرگی مبارزه کند . در واقع

آدولف هیتلر

موضوع این نیست که حق پیروز شود اگر این موضوع شناخته میشود ، علل مبارزه و خود مبارزه بمیان نمیآمد و حق و عدالت خود بخود و از راه قانون باین مبارزه پایان میداد و یابزبان بهتر مبارزه و کشمکش هرگز پدید نمیآمد. در اینصورت باید از همه نیرومندتر بود . وقتی که با مردم بخوبی و بحق رفتار نمیشود ، وقتی که قوانین اجتماعی را رعایت نمیکند ، لزوم مقاومت روشن می شود . و تاروزی که قوانین و قضات آماده آن نشده اند که بظلم و ستم پایان دهند ، زوریگانه حاکم کشمکشها و مبارزهها خواهد بود اما روشن است که باید توده بی شمار کارگران بدوریکدیگر گرد آیند و برای آنکه امید پیروزی در مبارزه با آنکسی که خود را بازیگر میدان میداند از دست نرود ، باید فرد معینی را نماینده خودشان گردانند.

چیزی که بیشتر از همه

چیزی که بیشتر از همه اعصاب مرا تحریک میکرد ، احترام نفرت آوری بود که روزنامه های بزرگ نسبت به

نبرد من

«فرانسه» می نمودند . وقتی که انسان سرود های بیمزه این روزنامهها را در مدح «ملت بزرگ متمدن» میخواند ، از آلماتی بودن خود شرمنده می شد . این تحسین زشت که در باره ملت فرانسه بکار می رفت چندین بار مرا واداشت که یکی از این «روزنامه های جهانی» را کنار بگذارم . من اغلب بسوی روزنامه « فولکسبات » که بقطع کوچکتري چاپ ميشد اما بنحو بهتر و مناسب تري در باره این گونه موضوعات بحث میکرد ، روی می آوردم .

سرنوشت کار خود را کرد

در آن روزگاری که من سخت مشغول مطالعه کترین مارکس بودم و عمل ملت یهود را بی طرفانه بررسی می کردم ، سرنوشت خودش بمن جواب داد . مرام یهودی مارکسیسم اصل اریستوکراسی را که زائیده طبیعت است طرد میکند و سلطه عدد را جانشین امتیاز جاودانی زور و قدرت می گردند . مرام یهودی کمونیسزم ارزش فردی بشر ۱۰ انکار میکند ، عظمت جوهر نژادی و ارزش نژاد را رد

آدولف هیتلر

میکند و بشر را از اساس زندگانی و تمدن خود محروم می-
دارد . وقتی که مارکسیسم بعنوان اساس زندگی جهانی
شناخته شود آن وقت پایان هر گونه نظم بشری فراهم
رسید و چون نتیجهٔ چنین قانونی آشفتگی و هرج و مرج در
این دنیائی است که ما از پشت صحنهٔ آن خبری نداریم، این
قانون نشانهٔ آن خواهد بود که سکنهٔ نیای ما از میان رفته
است .

بررسی که توده از خود میکنند!

وقتی که توده خود را با دشمنان بسیاری مواجه دید
از خود می پرسد از کجا ممکن است که دیگران همه اشتباه
بکنند و نهضت ما صحیح و محقق باشد؟

و در این هنگام است که نیروهای توده از کار می افتد
... و این است که باید پیوسته رقبای بسیار و گونا گونی را
بیکجا گرد آورد تا توده - یاوران ما - خیال کند که مبارزه
برضد یکتفر صورت میگیرد. این موضوع ایمان و اطمینان
توده را بحق خود افزایش می دهد و خشم و غضب او را برضد

آدولف هیتلر

کسانیکه بحقوق او حمله میکنند ، بیشتر می گرداند .

تکثیر نفوس مایه غفلت ملت است

کسانیکه می خواهند از راه تجدید توالد و تناسل و

تکثیر نفوس اسباب زندگی ملت آلمان را فراهم بیاورند

آینده ملت آلمان را از میان میبرند.

دنیا دنیای مبارزه است

عالم بشری در سایه مبارزه ای جاودانی عظمت یافته

است. صلح پایدار عالم بشری را بقنا خواهد کشاند.

برای ما آلمانها این دو کلمه «استعمار کشور» بسیار

شوم است و این فکر را در ما تقویت میکند که میتوانیم از

راه کار کردن در میان غفلت و سستی شیرینی امرار معاش

کنیم . . . وقتی که این تئوری به مغز ما راه بیابد، هماندم

کوششهای مادر راه وصول به مقامی که شایسته ما است ،

پایان خواهد یافت . اگر فرد متوسط آلمانی اعتقاد یابد که

میتواند زندگی و آینده خود را از این راه فراهم بیاورد،

نبرد هن

دیگر در مقام دفاع فعال و مفید بر نخواهد آمد و از حوائج بزرگ و مایه حیات آلمان غافل خواهد ماند و هر گونه سیاست خارجی حقیقه سودمند بخاک سپرده خواهد شد و بخصوص آینده آلمان همراه این سیاست نابود خواهد گشت .

واز اینرو زائیده تضاد نیست که قوم یهود همیشه میخواید این افکار شوم را در مغز ملت جایگزین کند ... آری ، قوم یهود از این مسئله مطلع است و مردم را آنقدر میشناسد که میداند آنها قربانیان سپاسگزار و نمک شناس خیالپرستانند . . . خیالپرستانی که به مردم چیزها تلقین میکنند و میگویند که دوره دیگری پیش آمده و وقت آن فرارسیده است که کوچکترین ضربه ای بطبیعت میتواند مبارزه سخت در راه حیات را بیهوده گرداند و آنها را خداوند گار کرده ارض سازد .

و بیشتر از این نمیتوان در این باره پافشاری کرد که استعمار خاک خود آلمان باید برای اجتناب از انحرافها و تناقضهای اجتماعی و پیش از همه برای حفظ زمین از

آدولف هیتلر

سوداگری بکار رود، و اما این موضوع هرگز نمیتواند آینده ملت را بدون تسخیر اراضی تازه روشن گرداند.

اگر ما بطریق دیگری رفتار کنیم، در مدت کمی خاک خودمان را از دست خواهیم داد و تابوتوان از کفما خواهد رفت.

همه کس باید در راه حیات مبارزه کند

و در این هنگام است که هر کسی وظیفه و حق دارد در راه زندگی خود مبارزه کند (چیزی که از راه ملامت بدست نیامده است، باید بزور مشت بدست بیاید). اگر نیاکان ما تصمیم های خودشان را باین افکار احمقانه صلح جوئی کنونی وابسته می دانستند، ما حالا ثلث این خاک را هم نداشتیم و ملت آلمان دیگر از آینده خود در اروپا نگران نبود. نه، اینکار زائیده روش سراپا تصمیم و مبارزه آنان در راه زندگی است و ما در ایالت مرزی در مشرق آلمان و از این گذشته این قوم ای را که عظمت خاک کشور ما و ملت ما، عظمتی که در سایه آن تا کنون زنده مانده ایم

زائیده آن است ، مدیون روش آنها هستیم .

چند کلمه در باره مستعمرات

در نتیجه ، یگانه وسیله ای که آلمان برای پیش بردن نظر ارضی خود داشت ، این بود که زمین های تازه ای در خود اروپا بدست بیاورد و تا روزی که کلنی ها برای سکونت اروپائیان سازگار نشده است ، از مستعمره ها در این راه نمیتوان استفاده ای کرد . . . اما دیگر در قرن نوزدهم ممکن نبود از راه مسالمت چنان سرزمینهایی را مستعمره کرد و حتی ممکن نبود که چنان سیاست مستعمراتی را بی جنگ و خون ریزی دنبال کرد و از این گذشته شروع این جنگ تسخیر برای تسخیر اراضی اروپا بهتر از تسخیر اراضی خارج اروپا بود .

غریزه حفظ جنس

غریزه بقا و حفظ جنس ، نخستین انگیزه تشکیل اجتماعات بشری است و از این لحاظ کشوریک سازمان تبادلی است نه یک سازمان اقتصادی . . این اختلاف بزرگ چیزی است که مخصوصاً

آدولف هیتلر

برای با اصطلاح «سیاستمداران و رجال» دنیای کنونی غیر قابل فهم است و از این لحاظ است که این اشخاص در فکر آن هستند که کشور را بوسایل اقتصادی بوجود بیاورند و حال آن که در حقیقت کشور پیوسته نتیجه فعل و انفعال صفاتی است که باید در شمار غریزه بقا و حفظ جنس و نژاد شمرده شود و این صفات همیشه عبارت از فضایل قهرمانی است نه خود خواهی سودا گرانه ... چه حفظ وجود يك جنس این معنی را در بردارد که خود را میتوان فدا کرد و این است معنی سخن شاعر که گفته است :

زندگی را رها نکنید

در این صورت کامیابی نخواهید داشت

« شیلر »

فدا کردن وجود فرد در راه بقا و حفظ نسل لازم و واجب است . باین ترتیب ، شرط مهم تشکیل و حفظ دولت آن است که يك حس همکاری بر اساس تشابه اخلاق و نژاد بوجود آید و همه کس مصمم باشد که بهر وسیله از این حس دفاع کند.

نبرد من

چنان بنظر میرسد که نوسان های حوادث تاریخی آرام گرفته است و آینده بر قابت مسالمت آمیز ملتها یعنی به انتفاع متقابل و طرد همدگونه روش دفاع از نفس و اعمال زور تعلق دارد .

چند کلمه دیگر

بدترین و کشنده ترین سلاحها، انسانی ترین سلاحها شده بود چه این سلاحها شرط پیروزی سریعتری بود و ملت را لایق آزادی نشان میداد.

مثلاً...

مثلاً، مقصود از پروپاگاندا تعیین میزان حق احزاب مختلفه نیست . بلکه منحصرأ نشان دادن حق حزبی است که انسان نماینده آن است . همچنین مقصود از پروپاگاندا این نیست که انسان در صورت مفید بودن حقیقت برای دیگران در عالم خارج مفهومی برای آن پیدا کند و آنرا بعنوان نمونه درستی مسلک بتوده ها عرضه دارد بلکه مقصود از تبلیغات جستجوی حقیقی است که برای خود آن مفید است.

آدولف هیتلر

آری! مگر این حواریون صلح و مسالمت جهانی اعلام نکرده اند که بجز میلیتاریسم چیزی از میان نرفته است و ملت آلمانی می تواند زیباترین رستاخیز هارا جشن بگیرد؟

درباره مذهب

قدر مسلم اینست که نباید گناه وضع خراب مذهب را بگردن اشخاصی گذاشت که مذهب را بر اثر ضمائم و لواحق زودگذری سنگین کرده اند و باین ترتیب کشمکش کاملاً بیهوده ای در میان مذهب و علم که چیز صحیحی خوانده میشود پدید آورده اند. اینجایس از نبرد مختصری باید اعتراف کرد که پیروزی همیشه با علم خواهد بود و حال آنکه مذهب در نظر اشخاصی که معرفتشان چندان عمیق و پایه ای ندارد، زیانهای سنگینی خواهد دید.

و درباره انترناسیونالیسم

و کار عده ای از هموطنان ما که خودشان را بدامن انترناسیونالیسم انداخته اند، با این موضوع تفاوت دارد. نه تنها رفتار خشن و تقریباً بدوی این اشخاص آنها را بیشتر

بصرف تجاوز و تعدی میبرد بلکه رهبران یهودی این اشخاص در خشونت و جور کار دیگری دارند. آنها از هر گونه اقدامی که آلمان در راه احیا خود بکند، جلوگیری خواهند کرد. چنانکه پیش از این کمر ارتش آلمان بدست همین اشخاص شکست و مخصوصاً در سایه کثرت عده نه تنها در این کشور پارلمانی از اعمال هر گونه سیاست خارجی ملی جلوگیری خواهند کرد، بلکه مانع از این خواهند شد که قدرت حقیقی آلمان بخوبی معلوم بشود و فایده ای که از اتحاد آلمان ممکن است بدست آید، در نظر گرفته شود. نقطه ضعفی که وجود پانزده میلیون مارکسیست، دموکرات صلحجوی و هوا خواه قدرت مرکزی پدید می آورد نه تنها در نظر مارو شن است بلکه در نظر بیگانگان نیز که با ما مذاکره می کنند معلوم است و این بیگانگان بخوبی از این گلوله ای که جلو دست و پا را گرفته است، آگاهی دارد. آری هیچکس با کشوری که قسمت فعاله ملت آن، حداقل در مقابل هر گونه سیاست خارجی روشن و شجاعانه، مقاومت متفی میکند، پیمان اتحاد نمی بندد و چون تا روزیکه توده بزرگ ملت ما

آدولف هیتلر

در فکر غرور ملی و در فکر ملیت خود نباشد، آلمان آینده‌ای نخواهد داشت؛ بزرگترین وظیفهٔ نهضت ما تسخیر این توده است و جدو جهد نهضت ما نباید تنها متوقف بر این باشد که حوائج کنونی از میان برود، بلکه باید در نظر بگیرد که این کارها چه نتایجی برای آینده خواهد داشت. باین ترتیب، از سال ۱۹۱۹ ما باین نکته پی بردیم که نهضت نو باید پیش از هر چیز توده‌ها را ملی و هواخواه غرور ملی گرداند.

و چند کلمه دیگر ...

امتیازاتی که از نظر اقتصادی بکارگران اعطاء میشود و خواهد شد، اگر طبقات بزرگ مملت را در اجتماعی که آنان در شمار آند، وارد گرداند، نباید این امتیازات را با فایده‌ای که مجموع مملت از این میان میبرد مقایسه کرد.

اتحادیه های کارگری ...

و این اتحادیه های کارگری - اگر از نظر سیاسی بسوی جبههٔ ملی و توده‌ای رهبری شوند میلیونها کارگر

نبرد من

را باعضاء برجسته و گرانبهای اجتماع ملی تبدیل خواهند کرد و این موضوع در نبردهای جدا گانه‌ای که ممکن است در زمینه اقتصادی روی بدهد تأثیری نخواهد داشت .

نهضتی که میخواهد کارگر آلمانی را بوضع افتخار آمیز و شایسته‌ای باغوش ملت خود بینفکند و او را از خیال انتر ناسیونالیستی بیرون کشد ، باید در ابتداء با منتهای قدرت پاره‌ای از نظرات و عقایدیکه در محافل کار فرمایان حکمفرمائی دارد حمله کند : و باید دانست که کارگر وقتیکه وارد اجتماع توده ملت شود ، از نظر اقتصادی وسایل دفاع خود را در مقابل کار فرما از دست خواهد داد و باز باید متوجه بود که کوچکترین اقدامات برای دفاع از منافع اقتصادی و حیاتی بهترین کارگران ، حمله‌ای است که بر ضد اجتماع انجام میگردد .

و نهضت ما ...

از اینرو نهضت ما یک نهضت پارلمانی است و اگر این نهضت در فکر پارلمان باشد ، باید برای آن دست بکار بزنند که

آدولف هیتلر

این دستگاه سیاسی که یکی از بارزترین علائم انحطاط بشریت در آن دیده میشود از میان برود ... اگر سرخپوستان هیچ توجهی بانجمن‌های پرگویی بورژوازی نمی‌کردند (سرخپوستان از اخلاق بسیار ساده‌آنها بیشتر از خودشان آگاه بودند) در مقابل تصمیم داشتند که با همه وسایل از نهضتی که در نظرشان خطرناک بود، جلوگیری کنند. بهر حال چیزی که در همه روزگاران بهترین و مؤثرترین وجهی کار را از پیش برده است وحشت و خشونت‌ورز است.

در نهضت ما ...

در محیط کوچک نهضت امروز، همه کس از چنین نبردی وحشت داشت و از بیم آنکه مباداشکستی پیش آید، هیچکس در مقابل مردم آفتابی نمی‌شد. امروز همه کس نتایج نخستین انجمن بزرگ ما را که بهیچ منتهی شده بود و پایان نهضت ما را که شاید تا ابد از میان رفته بود، خوب حدس می‌زند. سن بادکترین و عقاید خود در آن ایام وضع بسیار باریکی داشتم مقصود و عقیده من این بود که

نبرد من

نباید از نبرد دوری جست بلکه باید پیوسته در جستجوی نبرد بود... برای حصول این منظور باید دست بتجهیز و اقدامی زد که در مقابل زور و سیله حفظ و حراست شمرده میشود. ترور و خشونت را با نیروی تخیل نمیتوان درهم شکست ، بلکه باید ترور را با ترور و خشونت جواب داد... پیروزی نخستین انجمن ما از این لحاظ عقیده مرا تایید میکرد و باین ترتیب جرأتی در دوستان من پیدا شد و جلسه دوم که تا اندازه ای حائز عظمت بود، تشکیل یافت .

ایمان ... ایمان

از طرف دیگر ، در سراسر زمستان ۱۹۱۹-۱۹۲۰ کار من این بود که پیوسته مبارزه کنم و اطمینان و اعتماد دوستان را بنهضتی که در شرف تکوین بود و بتأثیر پیروز مندانه زور و خشونت بیشتر گردانم و کاری کنم که این اعتماد و اطمینان بتعصب ایمانمانندی که کوهها را از جای بر میکند تبدیل شود

مشکل بود ...

در آن ایام مشکل بود که من نظر مردم را باین نکته

آدولف هیتلر

جلب کنم که هر نبضی تار و زیکه افکار خود را پیش نبرده و بمقصد خود نرسیده است باید حزب خوانده شود گو اینکه این نهضت با سماجت و پافشاری نام دیگری بخود داده باشد اگر مردی بخواهد فکر تپو آمیزی را جامه عمل بپوشاند و این فکر را که برای مردم عصر خود مفید میداند بمرحله تحقیق برساند باید پیش از هر کاری هوا خواهانی پیدا کند که برای پشتیبانی از نقشه و مقاصد او دست بعمل بزنند و اگر مقصود این شخص آن است که حزب مقتدر حزبی را که زمام امور در دست آن است از میان برد و با تلافی قوی پایان دهد، باید همه اشخاصی را که باین عقیده پیوسته اند و از همان عقاید و مقاصد پیروی و دفاع میکنند تار و زری که شاهد مقصود بدست نیامده است، از افراد یک حزب دانست.

زیرا که ...

زیرا که، اگر هر فردی بدنبال عقیده خود برود و بخواهد که اراده خود را جامه عمل بپوشاند، در چنین مواردی

نبرد من

همکاری و تعاون وجود نخواهد داشت .

همچنین مشاهده اشخاص بیشماری که امروز اصطلاح «طرفدار فلسفه نژادی» را زینت کلاه خودشان کرده اند و مفهوم نادرستی برای این فلسفه تراشیده اند، ننگ آور است .

یکی از پرفسور های معروف «باویر» که مبارز سرشناس و روشنفکر برجسته ای است و مبارزه های معنوی چندی با برلن کرده ، مفهوم «فلسفه نژادی» را با مفهوم «سلطنت» نزدیک ساخته است . . اما این شخص دانشمند تنها ذکر این موضوع را فراموش کرده است که سلطنتهای گذشته آلمان چه وجه تشابهی با مفهوم جدید «راسیسم» دارند .

هواخواهان نهضت ما چه کسانی باید باشند؟

کسی که در اینجا نمی تواند کاری کند که دشمنانش کینه او را بدل گیرند، دوست خوبی برای من شمرده نمیشود و این است که دوستی این اشخاص برای نهضت جوان ما ارزشی نداشت و از این گذشته زبان آور نیز بود .

آدولف هیتلر

جدا شدن خیالپرستان از ما...

نخستین نام گذاری ما، همهٔ خیالباغان عهد قدیم یعنی آن اشخاص خیالپرستی را که برای «افکار نژادی» فرمول درست میکردند، از ما دور کرد. نام گذاری دوم گریبان ما را از چنگال دار و دستهٔ شوالیه‌هایی که شمشیر اخلاقی و روحانی در دست دارند و از چنگال همهٔ آن اشخاص بی‌سر و پا و قابل ترحمی که روشنفکری خودشان را مثل سپری در مقابل بدن لرزان‌شان حایل می‌گردانند، نجات داد. حقیقت این است که این اشخاص بی‌چوجه از اصول فلسفهٔ ما دلخوش نبودند.

باید در مقابل هر کسی که از راه زور بر ما حمله میکند با حربهٔ زور از خود دفاع کرد.

این اشخاص گذشته از آنکه ما را بجرم اعمال خشونت و زور ملامت میکردند، بجرم عدم روحانیت و معنویت نیز مستحق ملامت‌مان میدانستند.

اگر شخصی مثل «دموستن» در مجمعی بر اثر زوزه کردن و مشت کوبیدن پنجاه نفر احمق ناگزیر بسکوت شود، این

نبرد من

بیش آمد ربطی باین شارلاتانها ندارد. بیرگی ارشی این اشخاص هرگز آنها را بچنین خطر و مهلکه ای نخواهد انداخت زیرا که این اشخاص در چنین معرکه پر جوش و خروشی کار نمیکنند بلکه کار خودشان را در سکوت دفتر کار انجام میدهند.

ومن امروز نیز ناگزیرم که نهضت جوان خودمان را از دامهایی که این «کارگران خاموش» در راه آن می نهند بر حذر دارم. این اشخاص نه تنها مردمان جبهونی هستند بلکه مردمان ناتوان و تن پروری هم هستند. هر کس که چیزی بداند و به خطری پی ببرد و با چشمهای خود امکان مساعدت را احساس کند، ناگزیر و موظف است که سکوت را بشکند و آشکار پای بمیان گذارد و بچاره درد بکوشد... و اگر این کار را نکند، وظیفه خود را نمی شناسد و خود را بوضع غم انگیزی ضعیف نشان میدهد، از روی جبن و ترس و تن پروری وضعف و ناتوانی سر تسلیم فرود میآورد.

مبلغ و خطیبی که جرأت داشته باشد.

هر مبلغ و خطیبی که جرأت داشته باشد و سرمیز مهمانخانه

آدولف هیتلر

در میان حریفان قد علم کند و مردانه و آشکارا از عقیده خود به دفاع پردازد بیشتر از آن هزار نفری که کارشان دورویی و دروغگوئی و خیانت است، ارزش دارد.

باید نبرد را آغاز کرد.

من خود نیز، بخوبی متوجه بودم که خطر ما را تهدید میکند. اما با اینهمه متوجه بودم که باید نبرد را آغاز کرد و اگر امروز نمیتوان دست باین کار زد، باید پس از چند ماه پای بمیدان گذاشت.

این امر در اختیار ما بود که از همان روز اول نهضت خودمان را جاودانی و پایدار گردانیم و راه این کار آن بود که با اعتماد و اطمینان کور کورانه و مبارزه سختی از مقام و وضع خودمان دفاع کنیم. آتشی روشن شده بود و در شعله سوزان آن شمشیری ساخته میشد که باید روزی زیگفرد آلمان را آزاد کند و بملت آلمان حیات بخشد.

« در مقابل چشمان من ، ملت آلمان قد خود را علم میکرد و من در آن ایام الهه بیرحم انتقام را میدیدم که بر ضد پیمان دروغین ۹ نوامبر ۱۹۱۸ قیام

باید تودهٔ ناچیز افکاری را که عادةً ، برای تنظیم برنامهٔ يك حزب بکار میرود ، بخاطر آورد و باید دید که رفته رفته حزب چگونه پاك و پاکیزه شد و مخصوصاً باید برای پی بردن بارزش برنامه سازی ، علل و انگیزه های وجود کمیسیونهای بورژوازی برنامه را با ذره بین مطالعه کرد .

چیزی که تنظیم برنامهٔ جدید و یا اصلاح برنامهٔ سابق را ایجاب می کند ، يك نکته است و آن نگرانی از نتایج انتخابات آینده است . وقتی که در مغز این بازیگران سیاست پارلمانی ، این حدس تولید شد که ملت میخواهد قیام کند و از زیر یوغ کهنهٔ احزاب بیرون برود ، همانند این بازیگران سیاست پارلمانی گردونهٔ یوغ را برنگ تازه ای در میآوردند و در این هنگام ستاره شناسان احزاب و « اشخاص کار آزموده » و « کارشناسان » و اغلب نمایندگان که از دورهٔ سابق ، از دورهٔ شاگردی خودشان ، چیزها بیاد دارند ، پای پیش میگذارند و در آن هنگام چنگ تو سل بدامن دستورهای

آدولف هیتلر

کهنه میزنند و کمیسیون‌نی تشکیل می‌دهند و بسخنان ملت گوش می‌کنند و مقالات در روزنامه‌ها را میخوانند و مدت درازی می‌کوشند که از مطالب و مقاصد توده و از امیدهای توده آگاه شوند و بدانند که از چه چیزها متعبر است و آنوقت با دقت تمام در باره هر یک از اصناف و کارمندان و کارگران مطالعه می‌کنند و کوشش بکار می‌برند که از نهفته‌ترین امیال آنها مستحضر شوند... اما با اینهمه گنجینه علم و دانش این احزاب کهنه، چیز قابل ترحمی بنظر می‌آید و کارگردانان را سخت متعجب می‌دارد و در این هنگام است که کمیسیون‌ها تشکیل می‌یابد و تجدید نظر در برنامه قدیم شروع میشود (و این آقایان وقتی که پیراهن سابق پاره پاره شد، پیراهن تازه‌ای می‌پوشند)

و این اشخاص بر نامه تازه‌ای درست میکنند و در این برنامه بهر کس هر چه لایق بود، می‌دهند. زراعت دهقانان را تضمین میکنند، از حمایت محصولات صنعتگر سخن می‌گویند و برای مصرف کنندگان سخن از ارزانی و حمایت اجناس بمیان می‌آورند. به حقوق و مواجب معلمین اضافه میشود،

نبرد من

مستمره کارمندان بهبودمی باید و دولت موظف می شود که بدرد بیوه زنان و اطفال یتیم برسد... تسهیلاتی در کار دادوستد ایجاد کند و تعرفه هارا تنزل بدهد و مالیاتهارا بطور کلی و یا حداقل تا اندازه ای از میان بردارد. و اغلب اتفاق می افتد که نام صنفی از قلم افتاده باشد و یا حاجت صنفی دیگر بر آورده نشده باشد. در این صورت، با عجله و شتاب، اسنادی بر اسناد قبلی اضافه میکنند و امیدوار می شوند که دوباره ارتش خرده بورژوازی متوسط و همسران آنها را آرام و راضی ساخته اند و وقتی که کار چنان گشت و سنگرها ساخته شد، میتوان باطمینان خدا و باطمینان حماقت شکست ناپذیر انتخاب کننده مبارزه در راه «رفورم» دولت را «بقول خودشان» آغاز کرد.

کمیسیون برنامه منحل میشود.

کمیسیون برنامه منحل میشود و مبارزه در راه شکل جدید اوضاع و احوال صورت مبارزه در راه ثان روزانه را بخود میگیرد: یعنی برای نماینده مجلسی شکل کمک خرج پارلمانی را پیدا میکند.

آدولف هیتلر

مار کسپسم دشمن غرور و روح ملی.

مار کسپسم، این دشمن روح و غرور ملی تاروژی که توجه و نظر لطف ملت را بسوی خود جلب نکرده است، دوش بدوش دمو کراسی پیش خواهد رفت و بشکل غیر مستقیم از مقاصد مخرب خود پیروی خواهد کرد. اما اگر کمونیسیم امروز، باین نتیجه و عقیده برسد که در دیگ جادوگران دمو کراسی پارلمانی ما ممکن است ناگهان اکثریتی پدید آید که سخت بمار کسپسم حمله کند، در این صورت شعله بازی پارلمان بزودی پایان خواهد یافت. در آن صورت علمدارانتر ناسیونال سرخ بجای آنکه چنگ توسل بدامن روح دمو کراسی بزند، با بیان آتشین از توده های رنجبر یاری خواهد خواست و نبرد، بیکباره، از جلسه های گنبدیده و سست پارلمان بکارخانه ها و کوچه ها منتقل خواهد شد.

جنگ بر سر کرسیهای پارلمان

در تمام احزاب بورژوازی، یگانه مقصود از مبارزه سیاسی این است که چند کرسی در پارلمان بدست بیاید و این مبارزه چیزی است که اصول آن، در موقع حاجت،

نبرد من

مثل کیسه‌شن دورانداخته می‌شود و بر نامه هم مثل قدرتشان تغییر می‌کند. این احزاب فاقد آن نیروی مقناطیسی عظیمی هستند که در سایه افکار بزرگ در توده‌ها نفوذ می‌کند، فاقد آن نیروی اطمینان و اعتمادی هستند که ایمان با اصول و تصمیم تعصب آمیز به مبارزه در راه پیروزی این اصول و بانسان می‌بخشد... اما در آن لحظه‌ای که یکی از احزاب مجهز باسلحه يك عقیده فلسفی (اگرچه این عقیده هزار بار حنایتکارانه باشد) بر نظمی که در میان است، حمله کرد، حزب دیگر اگر مسلک سیاسی جدید را قبول نکند و فریاد جنگی و حمله شجاعانه و سختی را جانشین حرفهای سست دفاعی نگرداند باید ناگزیر مقاومت کند.

آری ...

آری، چنانکه آزادی را نمیتوان با هوس آرزو بدست آورد عقیده و ایده آل نظری و نتایج منطقی آن را نیز فقط زائیده احساسات ساده یا اراده باطنی اشخاصی نمیتوان شمرد ... حصول مقصود وقتی صورت میگیرد که آرزوی استقلال صورت نبرد و نیروی نظامی بخود

آدولف هیتلر

بگیرد و هوس آتشین ملت به حقیقت عالی و زیبایی
مبدل شود.

عقیده فلسفی که بیهوده خواهان سعادت بشریت
است تا روزی که نهضت فعال و پر جوش و خروش
پدید نیآورد در زندگانی يك ملت هیچگونه ارزش
عملی نخواهد داشت. . . . و این نهضت تا روزیکه در
سایه کار و کوشش وسیله پیروزی افتد خود را فراهم
نیآورد و اصول خود را اساس قوانین اجتماعی نسازد،
بجای خود حزب ساده ای خواهد بود.

هر برنامه سیاسی را باید از روی مفاهیم کلی تنظیم
کرد و هر عقیده سیاسی را باید بر اساس يك سیستم فلسفی
استوار ساخت و عقیده سیاسی نباید منظور و مقصود محالی برای
خود بترشد و منحصرأ توجه بافکار داشته باشد. . . بلکه
عقیده سیاسی باید متوجه وسایل و طرق مبارزه ای باشد که میتواند
در راه پیروزی از آن استفاده کرد. هر عقیده نظری که از
حیث تئوری درست و صحیح است باید با علم عملی مردم
سیاسی همراه باشد.

باین ترتیب

باین ترتیب، يك ایده آل جادوانی برای آنکه ستار

نبرد هن

راهنمای بشریت باشد متأسفانه باید ضعف بشریت را قبول کند
تا مبادا به هنگام حرکت، بعلت نقض بشر دستخوش طوفان فنا
گردد.

ضرورت و احتیاج دلیل عمل است

از نظر جهانی، ضرورت و احتیاج دلیل عمل است و
پیروزی و غلبه دلیل حق فرد.

در باره برابری نژادها

قبول برابری نژادها مستلزم این است که در باره
دلتهای و افراد بیک چشم داوری شود. مارکسیسم بین المللی
که بتوسط کارل مارکس یهودی بمیان آمده است، فلسفه‌ای
است که بمسلك سیاسی مشخصی مبدل شده است. و اگر
مارکسیسم، پیشاپیش، باین ترتیب مغزها را مسموم نمیکرد
محال بود که چنین پیروزی سیاسی خارق العاده‌ای پیدا کند.
آری کارل مارکس در منجلاّب دنیای فاسد یگانه کسی است
که بادقت پیغمبرانه ای مواد سمی را شناخته است...
آری کارل مارکس باین مواد دست یافت و مثل یکی
از پیروان جادوی سیاه این داروها را برای معواستقلال

آدولف هیتلر

ملل آزاد این دنیا بکار برد ۰۰۰ وانگهی همه این کارها
را بفتح نژاد خود انجام داد.

فلسفه نژادی چه میگوید؟

برعکس ، فلسفه «نژادی» برای نژادهای گوناگون
اوایل خلقت ارزشی قائل است و اصولاً فلسفه نژادی
مقصود از وجود دولت را حمایت از وجود نژادهای بشری
میداند.

فلسفه نژادی به برابری ملتها ایمان ندارد اما بر -
عکس باختلاف و ارزش جداگانه نژادها معتقد است و این
موضوع ، موافق اراده‌ای که بر دنیا حکومت میکند، فلسفه
نژادی را و می‌دارد که پیروزی بهترین و نیرومندترین
نژاد را تسهیل کند و خواهان اطاعت و متابعت نژادهای بدو
ضعیف باشد .. فلسفه نژادی ، باین ترتیب، باصل‌اریستو -
کراسی خلقت و طبیعت احترام میگذارد و بارزش این قانون
در همه موجودات قائل است.

آری ، در دنیای دور گه‌ای که از طرف نسل سیاه
پوستان اشغال شده است ، مفاهیم زیبایی و نجابت و همه

امیدها بآینده آید بشریت ما برای همیشه از میان خواهد رفت .

ما همه احساس میکنیم

ما همه احساس میکنیم که در آینده دوری مردم با مسائلی مواجه خواهند شد که برای حل همه آنها باید امروز «سخت برتری» دعوت شود که از میان بزرگترین و بلندپایه ترین نژادها برخاسته است و همه وسایل و منابع سراسر دنیا را در دست دارد.

در واقع

در واقع ، همه کس از تصریح این نکته خود داری میکرد که بورژوازی کنونی از یافتن مفهوم صحیحی برای کلمه « دولت » کلمه ای که معنی صحیحی نداشته است و نمی تواند داشته باشد ، عاجز است . و اغلب اوقات اشخاصی که کرسی های تعلیمات عالیة ما را ضبط کرده اند بعنوان اساتید حقوق عمومی سخن می گویند و حال آنکه همین اشخاص باید توضیحاتی بدهند که علت وجود تقریباً خوب حکومتها را روشن گردانند و وجود حکومتها را که بانها

آدولف هیتلر

نان میدهد ، توجیه کند ، راجع به وجود و فلسفه وجود هر دولتی که از طریق نامشروع پدید آمده باشد ، حرفهائی زده می شود و این حرفه ها هم بهمان اندازه تاریک و تصنعی و غیر قابل فهم است . مثلاً تا چندی پیش يك استاد دانشگاه امپراطوری یا پادشاهی در کشوری که سازمان سیاسی آن زشت ترین غول قرن بیستم بود ، در باره مفهوم و مقاصد دولت ، چه می توانست بگوید ؟ اما امروز ، در عصر ما ، يك استاد حقوق عمومی پیشتر از آنکه حقیقت را بگوید ، مجبور است در راه مقصود مشخصی خدمت کند و این خود وظیفه بس مشکلی است و مقصودی که استاد باید داشته باشد ، این است که هر چه با داباد از وجود دستگاه غول آسائی دفاع کند که امروز دولت نام دارد ، و نباید این نکته موجب تعجب شود که ما در ضمن این بحث کوشش میکنیم که چهارمشتی اصول اخلاقی و اخلاق پرستی و درس اخلاق و ارزشها و وظیفهها و مقاصد خیالی نشویم .

در میان این اشخاص

در میان این اشخاص ، کسانی پیدا می شوند که

نبرد من

پرستندگان اصل سلطنت موروثی هستند. بعقیده آنها اراده اشخاص، هیچگونه سهمی در کارها ندارد. در نظر این اشخاص چون دولت وجود دارد، باید آنها را تعرض ناپذیر و مقدس شمرد. آنها و برای آنکه این عقیده مغزهای تباهازه گزندی مصون بماند، مردم را در مقابل چیزی که قدرت دولت نام دارد، بتحسین و ستایش و بندگی دعوت می کنند. در مغز این اشخاص «وسیله» بزودی به مقصود و هدف مبدل می شود. دولت برای خدمت بمردم بوجود آمده است اما بنظر آنها مردم برای پرستش قدرت دولت که کوچکترین کارمندش هر کاری داشته باشد، در امور آن شرکت دارد، بوجود آمده اند.

تحمیل زبان به مغلوبین

گاهی این موضوع (چنانکه بارها در تاریخ دیده شده است) پیش می آید که ملت فاتحی به قهر و اجبار زبان خود را بمغلوبین تحمیل کند... اما پس از هزار سال، ملت جدیدی با این زبان تکلم میکند وغالبین در صف مغلوبین جای می گیرند.

آدولف هیتلر

وچون ملیت یا بعبارت اخری نژاد مربوط به زبان نیست و مربوط بخون است، کسی حق ندارد که از «آلمانی کردن» حرف بزند مگر وقتیکه در سایه روشی بتوان خون ملت مغلوب را تغییر داد و این موضوع محال است و اگر انسان باین کار توفیق یابد نژادی از اختلاط خونها بوجود خواهد آمد که نژاد برتر را تنزل خواهد داد و نتیجه نهائی ادامه این کار آن خواهد شد که صفات عالیه ملت غالب، صفاتی که ملت غالب در سایه آن قدرت غلبه داشت، از میان برود. اختلاط با نژاد پست نیروهای تمدن را از میان خواهد برداشت اگر چه ملتی که محصول این اختلاط است هزاران بار بزبان نژاد برتر قدیم تکلم کند.

سیاست لهستان

سیاست لهستان که موجب اعتراض آنهمه آلمانی شده بود و مقصود آن آلمانی کردن «مشرق» بود، بدبختانه پیوسته بر اساس این قیاس فاسد و سفسطه استوار بود و در آن کشور نیز امید این بود که عناصر لهستانی را در سایه تحمیل زبان

آلمانی بایشان آلمانی کنند و در آن کشور نیز لازم بود که نتیجه شومی بدست آید : ملتی از نژاد بیگانه که افکار بیگانه خود را بزبان آلمانی بیان کند و با آن خلقت پست خود بنجات و مناعت ملت ما اهانت کند ، امید پیروزی ندارد .

اما چیزی که . . .

چیزی که در جریان تاریخ بخوبی صورت آلمانی پیدا کرد ، سرزمینی بود که بدست نیاکان شمشیر بکف ما مسخر شد و مستعمره و مسکن دهقانان آلمانی گشت اما خون بیگانه‌ای که در همان ایام در جسم ملت مارخنه کرد ، مایه آن شد که لطمه‌ای بر خصائل نژادی ما بخورد و خودپرستی خارج از حد که مخصوص آلمانهاست و بدبختانه گاهی دست بتحسین و تمجید آن میزنند ، بمیان آید .

نکته اساسی

نکته اساسی این است که دولت را وسیله باید شمرد نه مقصود و هدف . . . دولت شرط مقدم تشکیل تمدن انسانی گرانبهای است اما علت و سبب مستقیم ، منحصرأ ، وجود نژادی است که لایق و مستعد تمدن باشد .

آدولف هیتلر

ارزش نژاد

در این صورت دولت شرط مقدم وجود پایدار بشریت نیست بلکه نژاد است که صاحب قوای لازم است .

بدبختانه اساس ملت ما نژاد متجانسی نیست و اختلاط عوامل اولیه تا آن اندازه پیشرفت نکرده است که بتوان از نژاد جدیدی که زائیده این اختلاط باشد ، سخن گفت ، در واقع ، فساد و آلودگیهایی که مخصوصاً بعد از جنگ سی ساله گریبان ملت را گرفت ، خون ملت ما را فاسد کرد و گذشته از آنکه خون ملت ما را فاسد کرد باید بگوییم که در روح ما نیز تأثیر کرد . مرزهای باز و بیمانع وطن ما ، تماس با عوامل سیاسی غیر آلمانی در مناطق مرزی ، نگذاشت که اختلاط کاملی در میان نژادها بعمل آید... و این است که از این زندگی نژاد تازه ای پدید نیامد و عوامل نژادی در کنار یکدیگر ماند و نتیجه این شد که در مواقع بحرانی ، در مواقعی که عاده بدور هم جمع می شود ، ملت آلمان در جهات مختلفه پراکنده شود .

چیزی که مایه خود خواهی و خود پرستی خارچ از اندازه ماشده است ، این است که عناصر و عوامل اساسی نژاد ما که هر کدام خصایل مخصوصه ای دارند در کنار یکدیگر زندگی کرده اند و به یکدیگر مخلوط نشده اند . این موضوع در زمان صلح دارای مزایائی است اما در مواقع بحرانی مایه آن شده است که جهانی بر ما تسلط یابد . اگر ملت آلمان ، در جریان تاریخ خود وحدتی داشت که در گله ای دیده میشود ، رایش آلمان امروز خداوندگار کره زمین بود .

ما صلحی نمیخواهیم که ۰۰۰

ما آن صلحی که در سایه شاخه های زیتون بدست آمده است و اشک های آسان هوا خواهان اشگریز و گریبان مسالمت ، آن را بهیچان میآورد ، نمیخواهیم . ما صلحی میخواهیم که ضامن آن شمشیر فاتح ملت بهتر و برتری است که سراسر دنیا را بخدمت تمدن برتری در آورده است .

آدولف هیتلر

واز این لحاظ است که...

واز این لحاظ است که دولت ، نخستین بار، یک مقصد داخلی عالی پیدا میکند . آری در مقابل شعار خنده آوری که نقش دولت را مراقبت از نظم و آرامش میدانست و این کار را برای آنکه اتباع دولت یکدیگر را فریب دهند، لازم می‌شورد ، وظیفه‌ای که عبارت از حفظ و دفاع جنس بهتر بشر است و خداوند توانا زمین را بنور آن روشن کرده است، وظیفه بسیار عالی و خوبی بنظر می‌آید.

باید

رایش ، بعنوان کشور، باید شامل همه آلمانها باشد و حفظ ذخایر گرانبهای این ملت را وظیفه خود بداند و از این گذشته با تأمل و دقت ملت را بوضع بهتری برساند.

و باید متوجه این نکته شد

و باید متوجه این نکته شد که در میان یک ملت ، وقتیکه عده‌ای از مردان پرانرژی و توانا برای تعقیب هدف واحدی متحد شدند و از چاه سراپا سستی و تن پروری که

نبرد من

توده‌ها در آن فرورفته‌اند، آزاد گشتند، خداوندان مجموع ملت میشوند. تاریخ دنیا پیوسته بدست‌عدهٔ انگشت‌شماری درست شده است و آن وقتی بوده است که این عده انگشت‌شمار توده را بزور اراده و تصمیم و عزم تغییر شکل داده‌اند. و باین علت، چیزیکه امروز وظیفهٔ ما را در نظر بسیاری از مردم دشوارتر می‌نماید، در واقع، شرط لازم پیروزی ما است و دلیل آن این است که پیدا کردن بهترین قهرمانان برای پیروزی در نبردها کار مشکلی است. این تودهٔ برگزیده ضامن پیروزی ما است.

اختلاط نژادی

هر اختلاط نژادی دیر یازود و بوضع منحوسی مایهٔ آن میشود که دور گه‌های زائیده از این اختلاط از میان بروند و تا روزیکه این دور گه‌ها در مقابل عامل برتر از میان نرفته‌اند (همان عامل برتری که در این اختلاط سهمی دارد و وحدت خود را که زائیدهٔ پاکی خون است نگهداشته‌است)، این کار ادامه پیدا میکند. نژاد دور گه‌روزی از خطر نجات می‌یابد که اختلاط افراد نژاد عالی بالتمام صورت گرفته باشد.

ادولف هیتلر

انسان يك حق مقدس دارد.

چه، انسان يك حق مقدس دارد و پس و این حق در عین حال مقدسترین وظایف و عبارات از این است که انسان سخت مراقبت کند و خون خود را يك نگهدارد تا اینکه حفظ و صیانت بهترین مظهر انسانیت موجب حصول بزرگترین پیشرفت این موجودات ممتاز گردد.

پس يك دولت نژادی، پیش از هر کار، باید ازدواج را از آن پستی و ذناتی که بر اثر قلمبازی مداوم نژادی در آن فرورفته است بیرون آورد و صورت مقدسی بازواج بدهد و موجوداتی خدائی بوجود آورد نه غولپائی که نه آدمشان میتوان خواند و نه میمون.

يك دولت نژادی

يك دولت نژادی که از این حقیقت آگاه باشد، وظیفه خود را در عالم تعلیم و تربیت منحصر و محدود باین نمی داند که علم را بزور در مغزها فرو کند، دولت نژادی پابند این خواهد بود که در سایه تربیت مخصوص و مناسبی بدبهای صحیح و سالم بوجود بیاورد... تربیت قوای معنوی

نبرد هن

باید در درجه دوم باشد اما در این قسمت نیز مقصود مهم تکامل و ایجاد سجایا و بخصوص تقویت قدرت اراده و نیروی و استعداد تصمیم خواهد بود و در عین حال باید جوانان را با این موضوع آشنا کرد که بخوشی مسئولیت اعمال خودشان را بعهده گیرند. نوبت تعلیم و تربیت (بمعنی مخصوص خود) پس از این چیزها خواهد رسید.

دهلت نژادی پاید این اصل را مبدأ اعمال خود بدانند که هر که از نظر علمی چندان سرمایه ای ندارد اما بدن سالم و قلب پاک و مردانه ای دارد و عاشق اخذ تصمیم است و نیروی اراده دارد، بیشتر از یک موجود علیل برای اجتماع ملی سودمند و مفید است و قوای معنوی این موجود علیل هر چه باشد چیز مهمی نیست.

نباید بوکس را بیپهوده پنداشت.

- بخصوص نباید یکی از ورزشهارا که عبارت از بوکس است و بنظر عده بیشماری که خودشان را هواخواه فلسفه نژادی می پندارند ورزش پیش پا افتاده و خشنی است، بیپهوده پنداشت. نمی توان باور کرد که تا چه حد افکار نادرست

آدولف هیتلر

در این باره در میان محافل (تعلیم و تربیت دیده) رسوخ پیدا کرده است. هر گاه مردی جوان، شمشیر بازی را یاد بگیرد سپس وقت خود را صرف دوئل کند، میگویند که این کار، کار طبیعی و احترام آمیزی است اما بوکس ورزش زننده و خشنی است. برای چه؟ در دنیا ورزشی وجود ندارد که مثل بوکس روح جنگجوئی را تقویت کند و تصمیم های ناگهانی و برق آسا را ایجاد کند و بدن را مثل پولاد محکم و چست و چالاک گرداند.

ملت آلمان

ملت آلمان که امروز ملتی شکست خورده است و در خاک دست و پامیز ندوبی آنکه وسیله دفاع داشته باشد گرفتار لگدهای بقیه دنیا است، بتحقیق بآن نیروئی که از «تلقین بنفس» سرچشمه میگیرد و اعتماد بنفس در وجود انسان تولید میکند، احتیاج دارد. اما این اعتماد بنفس باید از نخستین سالهای تعلیم و تربیت در وجود اطفال ما پدید آید. هر گونه آموزش و پرورش و هر گونه سیستم فرهنگی باید این اصل را وجهه همت خود قرار دهد و این اعتماد و ایمان

نبرد من

را بوجود آورد که آنها بر ملت‌های دیگر برتری دارند. قدرت و چستی جسمی ، باید آنها را بشکست ناپذیری ملت آلمان ، ملت خودشان معتقد و مؤمن گردانند.

يك دوره تاريخ جهان باید نوشته شود.

بعلاوه ، وظیفه دولت نژادی آن است که این نکته را در نظر بگیرد و بر آن باشد که يك دوره تاريخ جهان نوشته شود و در این تاريخ مسأله نژادی در درجه اول اهمیت باشد .

از روزیکه انقلاب پای در آلمان گذاشته است .

از روزیکه انقلاب پای در آلمان گذاشته و بدنبال این امر چراغ وطن پرستی آمیخته با سلطنت خواهی خود بخود خاموش شده است ، مقصود از تدریس تاريخ این است که اطلاعات ساده‌ای فرا گرفته شود. این کشور نیازی باشتیاق و حلی وطن پرستی ندارد و چیزی را که در آرزوی آنست هرگز بدست نخواهد آورد. دلیل این امر روشن است. وقتی

آدولف هیتلر

که وطن پرستی آمیخته با سلطنت خواهی نمی تواند در دوره ای که اصل ملیت غلبه دارد و باز را بمقاومت تا لحظه آخر و دارد و چنین نیروئی را بسرباز بدهد. اشتیاق جمهوریت خواهی در این میان از آن ناتوانتر است. شکی نباید داشت که شعار «درد راه جمهوری» نمیتوانست ملت آلمان را چهار سال و نیم در میدان جنگ نگهدارد و حتی آنها که این سراب شگرف را اختراع کردند، کمتر از دیگران در میدان جنگ پایداری نمودند.

در واقع

در واقع، برای آن، این جمهوری را آورده گذاشته اند که همیشه برای پرداخت همه خراج ها و باجه های بزرگ بر آن تحمیل خواهند کرد و برای امضاء همه پیمانهای چشم پوشی و قطع علاقه از اراضی و سرزمینهای بزرگ از او خواهند خواست آماده بوده است. این جمهوری نظر مهر بقیه دنیا را بسوی خود برگردانیده است و سراسر دنیا با نظر لطف بسوی آن نگاه میکنند برای آنکه هر موجود ضعیفی (بنظر آنان که از این موجود ضعیف استفاده میکنند) بر شخص سختگیر و مقاوم برتری دارد.

نبرد من

و مسلم است که این اظهار علاقه از طرف دشمنان ما باین شکل حکومت، بهترین سندی است که این جمهوری را مطلقاً و محکوم می کند

جمهوری آلمان را برای چه دوست میدارند؟

جمهوری آلمان را برای آن دوست میدارند و برای آن به جمهوری آلمان حق حیات میدهند که نمی توان متفق بهتری برای بسزده ساختن ملت ما پیدا کرد؛ این یگانه دلیل آن است که این سازمان مجلل باید هنوز وجود داشته باشد. از اینرو، این حکومت میتواند از هر گونه سیستم تعلیم و تربیت واقعاً ملی چشم ببوشد و به همراهی قهرمانان پرچم آلمان اکتفا کند، قهرمانانی که اگر صحبت از خون ریختن در راه این پرچم بمیان بیاید مثل خرگوش فرار خواهند کرد.

اختلاط و وصلت بانژادهای دیگر

مادر آن حال که پیوسته با نژادهای دیگر وصلت میکنند، این نژادها را بطبقه برتری از تمدن میبرسانیم.

آدولف هیتلر

اما خودمان برای همیشه از آن مقام منیع و بلندی که داشتیم
سقوط کرده ایم .

گاه بگاه ...

گاه بگاه روزنامه های مصور عکس و تصویر سیاه
پوستی را بنظر توانگران ما می رسانند و مینویسند که این سیاه
پوست در فلان ناحیه و فلان مملکت و کیل داد گستری و
استاد یا کشیش یا خواننده ای شده است که نخستین رلها
و یا چیزی از این قبیل را بعهدہ دارد ... و در آن حال که
توانگران حیوان صفت ما زبان بتمجید و تحسین آثار و
نتایج اعجاز آمیز این تعلیم و تربیت می گشایند و به نتایجی
که از تعلیم و تربیت نو بدست می آید بنظر احترام می نگرند
یهودی مکار و محیل دلیل دیگری بدست می آورد و باین وسیله
در راه تلقین تئوری خود کوشش میکند و می خواهد تئوری
خود را که « مساوات و برابری انسان ها » نام دارد بمغز
ملتها فرو کند.

و این طبقه بورژوازی منحط و پست در مقابل این عمل
به کمترین حدس و فکری راه نمی برد و نمیداند چه گناهی

فبرد من

در اینجا بر ضد عقل صورت میگیرد. آری، این کار جنون جنایت آمیزی است که یک فرد پست، فردی که از آغاز خلقت خود نیمه میمونی بوده است، چنان از تعلیم و تربیت بهره ببرد که او را وکیل دادگستری بشمارند و در مقابل، میلیون‌ها نفر از نمایندگان متمدن‌ترین نژاد جهان در وضعی که هیچ بامقامشان سازگار نیست، بسر ببرند. این کار عصیان در برابر اراده خدا است که مستعدترین و باقریحه‌ترین اشخاص را صد هزار صد هزار در مرداب پر و لতারیای کنونی بدست مرگ بسپارند و هونتنتو ها (۱) و کافر (۲) ها را بمشاعل آزاد برسانند.

چنینجا صحبت از پرورش (مثلا سگ) است و صحبت از (تعلیم و تربیت) علمی در میان نیست. اگر همان مواظبتها و پرستاریها از نژادهای خوش استعداد و باهوش بشود، نمایندگان این نژادها هزار بار بهتر از آن سیاهپوست خواهند

۱- Hottentots نام یکی از قبایلی است که در جنوب آفریقا زندگی می‌کنند و از پستترین نژادهای بشر هستند.

۲- afres نام قبیله‌ای است که در جنوب شرقی آفریقا زندگی می‌کنند.

آدولف هیتلر

بود و نتایجی که بدست میآید ، هزار بار بیشتر خواهد شد .
مثلاً...

مثلاً ، هر چه شکوه و جلال قوای معنوی رجال ما بیشتر بوده بهمان اندازه استعداد و قدرتشان در موقع کار کمتر و بیپهوده تر بوده است . در دوره جنگ جهانی (۱) کار ما خواه از نظر سیاسی و خواه از نظر فنی ناقص بود ، اما علت این کار آن نیست که مغز طبقه حاکمه ما چندان تعلیم و تربیت ندیده بود ، بلکه برعکس علت اینکار آن بود که رؤسای ما اشخاص بسیار تعلیم و تربیت دیده ای بودند تا گلویشان از علم و معرفت پر بود . اما این اشخاص بهره ای از غریزه پاک نداشتند و از هر گونه نیرو و هر گونه شهامت و شجاعت بی بهره و عاری بود .

سیستم تعلیم و تربیت نژادی چه باید باشد؟
سیستم تعلیم و تربیت دولت نژادی باید این باشد
که طبقات تعلیم و تربیت دیده در سایه خونی که
از طبقات پائین میآید پیوسته تجدید قوا کند .
این اعتراضها تا اندازه ای درست است . آری در آینده

۱- مقصود جنگ ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ است .

مزدها نباید با یکدیگر اختلاف بسیاری داشته باشد. هیچکس نباید بگوید که این موضوع «را ندمان» کار را کاهش می دهد. این سخن یکی از علائم و آثار انحطاط دوره ای خوانده خواهد شد که در آن دوره مزد بسیار مایه آن شود که مردم را بتکامل و تقویت قوای معنوی خود وادارد. اگر این اصل تا عصر ما بر همه چیز غلبه می کرد، عالم بشریت هرگز آن بهره های گران بها و بی نظیری را که از علم و تمدن برده است، نمیبرد. زیرا که بزرگترین اختراعات و بزرگترین اکتشافات و کارهایی که بزرگترین انقلابها را در عالم علم پدید آورده است و مجمل ترین بناهای تمدن انسانی هدایائی نیست که جستجوی نفع مادی بدنیا داده باشد. برعکس، این چیزها زائیده آن است که آفرینندگان و مخترعین و کاشفین او علما از سعادت مادی که زائیده ثروت است، چشم پوشیده بودند.

ما این اندازه ساده نیستم که ...

ما آن قدر ساده نیستیم باور کنیم که میتوان دوره ای بوجود آورد که همه چیز در آن کامل باشد. اما این امر

آدولف هیتلر

نمی تواند مایه آن شود که از مبارزه با نواقصی که به وجود آنها پی برده ایم ، دست برداریم . و نخواهیم که بر ضعف های خودمان غلبه کنیم و بسوی ایده آل و کمال مطلوب روی آوریم . حقیقت تلخ سدهای بسیاری در مقابل پیروزی های ما وجود خواهد آورد و این بهترین دلیل است که انسان باید پیوسته بسوی هدف نهائی و کمال مطلوب پیشرفت کند و شکست ناکامیابی نباید او را از کار و اقدام خود منحرف گرداند چنانکه داد گاه پارا بیانه اینک گاهی اشتباه میکند ، از میان نمیبرند و علم طب را بیبانه اینک پیوسته در دنیا بیمار وجود دارد نابود و محکوم نمی کنند .

آلمانی الاصل ...

راهی که انسان باید برای تحصیل حقوق مدنی در کشوری به پیماید باراهی که مثلاً باید پذیرفته شدن در باشگاه اتومبیل رانان طی کند فرق بسیاری ندارد . و او طلب در خواست خود را تسلیم می کند ، این در خواست بررسی می شود و راجع به آن عقیده موافق اظهار می دارند . سپس آن شخص ، روزی ، کاغذی میگیرد و می بیند که از اتباع

کشور دانسته شده است حق استفاده از حقوق مدنی را باو داده اند . از این گذشته ، این رأی بشکل حقیقه شوخ و خنده آوری باوداده شده است . در واقع ، باین داوطلب که ممکن است تا آن روز یکی از افراد قبیلۀ « کافر » بوده باشد گفته می شود : « طبق این برگ شما از این پس آلمانی شمرده می شوید ! »

این عصای سحر آمیز بدست رئیس مملکت بکار می افتد و تبدیل و تغییری که خدا از آن عاجز بود ، در یک چشم به هم زدن بدست این جادو گردستگاه دولت صورت می گیرد و بایک حرکت قلم ، یکنفر اسلاو بدبخت که از مغولستان آمده است ، به آلمانی الاصل مبدل می گردد زیرا که دولت باید در میان اتباع خود (نگهبانان و مدافعان وجود و عظمت خود) و آنان که در داخل مرزهای کشوری جا گرفته اند و مقصودشان مثل بازیگران کوچک تآثرها قبول کارها و رل های کوچکی است ، فرق عمیقی بگذارد .
اعطای « دیپلم تابعیت » همراه با مراسم پرشکوه تحلیف خواهد بود . « تابع » تازه در ضمن این مراسم

آدولف هیتلر

سوگند وفاداری با اجتماع و دولت یاد خواهد کرد. این «دیپلم» رشته‌ای است که همهٔ اعضای اجتماع را بیکدیگر پیوند میدهد و شکافی را که مایهٔ جدائی طبقات مختلفه اجتماع است پر میکند. یک رفتگر باید تابع کشور آلمان بودن را بیشتر از پادشاه کشور بیگانه‌ای شدن برای خود مایهٔ فخر و مباهات بداند.

ارزش شخصیت

مملکتی که فکر دموکراتیک توده را دور می‌اندازد دنیا را بهترین عناصر ملت یعنی افراد برتر میدهد، باید از روی منطق در داخل این ملت با این اشراف منشانه بسازد و فرماندهی و اقتدار و نفوذ را بدارندگان بهترین مغزها بدهد. این مسلک بجای تکیه بر فکر اکثریت اساس خود را بر شخصیت قرار میدهد.

بهترین قانون اساسی کدام است؟

بهترین قانون اساسی و بهترین شکل حکومت آن است که طبعاً عظمت رهبری و نفوذ خداوند گاری را بهترین عناصر اجتماع بدهد.

نبرد من

نابغه‌ها پیرو قوانین دیگری هستند.

در زندگی اقتصادی ممکن نیست لایقترین اشخاص از بالا معین شوند بلکه باید خودشان اظهار لیاقت و اظهار وجود کنند. تعلیم و تربیت در همه طبقات از محقرترین دکان‌ها گرفته تا بزرگترین کارخانه‌ها کار خود را میکند اما یگانه چیزی که امتحان خود را می‌دهد، وجود است و بس. باین ترتیب، این امر نیز روشن و واضح است که پیشوایان سیاسی در عرض یکروز «پدید» نمی‌آیند، نوابغ عجیب و بزرگ پیرو قوانین افراد ساده عالم بشریت نیستند.

تصمیم اکثریت معنی ندارد.

تصمیم اکثریت معنی ندارد. بلکه یگانه چیزی که در خور اهمیت است تصمیم رؤسای مسؤل است و کلمه «مشاوره» باید معنی حقیقی و ابتدائی خود را پیدا کند. هر کس می‌تواند در کنار خود مشاورینی داشته باشد، اما تصمیم کاریکتفر است و بس.

از اینرو...

از اینرو سر باز ایده آل جدید ما باید علی رغم همه

آدولف هیتلر

اشتیاق مثبتی که دارد در آغاز کار برای نجات خود از وضع کنونی دست بیک مبارزهٔ منفی بزند.

یک مرام و دگرترین جدید و شریف که اصول تازه و بسیار مهمی دارد، اگر چه بطبع همه کس ناسازگار باشد باید دست باسلحه انتقاد ببرد.

ما امروز هوا خواهان باصطلاح فلسفهٔ نژادی را می‌بینیم که در هر فرصتی این حرف را تکرار می‌کنند که باید کوشش خود را در راه «کار مثبت» مصروف دارند و این سخن کوتاهی عقل و سطحی بودن فکر آنها را در بارهٔ «انتقاد منفی» میرساند. این سخن اگر چه بظاهر با فلسفهٔ نژادی توافق دارد اما در باطن حرف بسیار کبود کاذب و احمقانه‌ای است و دلیل این است که تاریخ عصر آنها کوچکترین اثری در مغزشان نگذاشته است: «مار کسیسم» نیز مقصودی داشت. و این مرام نیر هواخواه «کار مثبت» بود (اگر یگانه مقصود ایجاد استبداد یهودیان بین‌المللی و خزانهٔ بین‌المللی باشد!) اما این مرام نیز در مدت شصت سال با انتقاد شروع کرد. انتقاد مخرب و ویران کننده. . . انتقاد باز هم

نبرد من

انتقاد . . . تا اینکه این جوهر خورنده، اساس دولت قدیم را از میان ببرد و این دستگاه را برای سقوط وانهدام و نابودی آماده کند .

و در این هنگام بود که مارکسیسم با اصطلاح « کار خلاق » و « کار مثبت » خود را شروع کرد . و این امر روشن و واضح و صحیح و موافق عقل و منطق بود .

وضع حاضر ممکن نیست در مقابل ارادهٔ پیامبران و کلاهی زندگی آینده از میان برود .

هرگز نمی‌توان قبول کرد که هواخواهان اوضاع کنونی یا حتی آنانکه باین اوضاع علاقهٔ کمی دارند، بمحض احساس ضرورت و یک زندگی نو بمرام جدید بگردند و هوا خواه فکر رژیم جدیدی بشوند .

برعکس ، اغلب هر دو رژیم در کنار یکدیگر دیده میشوند و هر دو رژیم در کنار یکدیگر وجود پیدا میکنند و چیزی که با اصطلاح « مرام و دکتترین فلسفی » خوانده می‌شود برای همیشه در حصار تنگ یک « حزب » زندانی می‌گردد . برای آنکه یک مرام یا یک مسلک نمی‌تواند آزادی

آدولف هیتلر

مراهما و مسلکهای دیگر را قبول کند. يك مرام یا يك مسلک نمی تواند «حزبی در میان احزاب دیگر» باشد.

يك مرام و يك مسلک جداً خواستار این است که وجود و افکار آن برسمیت و مطلقاً برسمیت شناخته شود ، افکاری که باید زندگی عمومی را از سر تا پا تغییر بدهد .
يك مرام و يك مسلک نمی تواند اجازه بدهد که در کنارش اثری از رژیم قدیم دیده شود.

طبیعة . .

يك «سازمان» اگر يك فرماندهی عالی و باهوش نداشته باشد طبیعة نمی تواند زنده بماند. اداره گروهانی که از دو دست نفر اشخاص با هوش و نکته دان بوجود آمده است ، بمرور زمان مشکلتر از اداره گروهانی است که از صد و نود نفر اشخاص بیهوش و بی استعداد و ده نفر اشخاص برتر و با هوشتر بوجود آمده باشد.

در اینجا نیز ...

در اینجا نیز ما باید از کلیسای کاتولیک سر مشق

بگیریم .

فرد هن

اگر چه اساس مذهب کلیسای کاتولیک در موارد بسیار و اغلب بظاهر با علم صحیح و تجربه و نظر و مشاهده مخالف است با اینهمه کلیسای هرگز حاضر نمی شود که کوچکترین حرف مرام و مسلک خود را در این راه فدا کند .

کلیسای کاتولیک درست باین نکته پی برده است که قدرت مقاومتش در این نیست که کمابیش با نتایج علمی عصر ، نتایجی که هرگز صورت قطعی ندارد ، موافقت کند بلکه قدرت مقاومتش در این است که علاقه شکست ناپذیری بعقاید و اصول عقاید خود دارد و این عقاید که برای همیشه استوار و پابرجا گشته است ، از لوازم يك مذهب و يك دین است و از اینرو است که اساس مذهب کاتولیک امروز محکمتر و پیا بر جاتر از ایام دیگر است .

و حتی می توان پیشگوئی کرد که هر اندازه این عوامل بدست نیامدنی و ناپیدا با قوانین علمی مبارزه کند و قوانین علمی را که هر روز تغییر پیدا میکند تعقیب نماید بهمان اندازه رفته رفته اهمیت بیشتری پیدا خواهد کرد و بالاخره قطعی خواهد شد و علاقه اشخاص بيشماری را کور کورانه بسوی

آدولف هیتلر

خود جلب خواهد کرد.

هر کس که آرزومند پیروزی
افکار نژادی است باید...

هر کس که واقعاً و جدّاً هواخواه پیروزی افکار
نژادی است باید این فکر را در مغز خود رسوخ بدهد که
این پیروزی و غلبه در آغاز کار مستلزم دخالت يك حزب
نظامی است و باید باین نکته معتقد گردد که اگر این حزب
اساس شکست ناپذیری که زائیده برنامه و مایه بقا و استحکام
آن است، بدست نیاورد بزودی از میان خواهد رفت .

حزب نباید پساس عصریکه در آن زندگی میکند ،
برنامه خود را خراب کند و خود را فدای عصری کند که
در آن زندگی میکند.

بر عکس ، وقتیکه بر نامه حزب نوشته شد ، اگر
همیشه هم نباشد ، باید در هر مورد باین برنامه وفادار بود
تا روزیکه پیروزی و غلبه بدست بیاید و تاج افتخار بر سر
حزب بنشیند و قدر کوششها و رنجهای حزب شناخته شود .

امروز سخن گفتن و عقاید خود را در این باره اظهار داشتن بسیار آسان است اما در آن هنگام يك اجتماع عمومی در «پیمان و رسای» که روی سخنش با توانگران نبود بلکه با رنجبران گمگشته و گمراه بود، حمله بر ضد جمهوری و علامت ارتجاع و حتی سلطنت طلبی شمرده میشد.

در آن ایام وقتی که نخستین کلمه بر ضد پیمان و رسای از دهان انسان بیرون می آمد، همانند این جواب یکنواخت بآدم داده می شد: «برست لیتوسک! برست لیتوسک! چرا از برست لیتوسک حرف نمیزنید! چرا از برست لیتوسک حرف نمیزنید!» توده ها تا لحظه ای که نفسشان بند آید یا صدایشان گرفته شود، زوزه میکشیدند و یا تا لحظه ای داد و فریاد میکردند که ناطق از اقدام خود صرف نظر کند و از اسکات آنها چشم بپوشد.

انسان وقتی که خود را در مقابل چنین ملتی میدید، از شدت یأس می خواست سر خود را بدیوار بکوبد و بشکند! این ملت نه می خواست بشنود و نه می خواست بفهمد

آدولف هیتلر

که پیمان ورسای ننگ واهانت است و نه می خواست باین نکته توجه کند که مفهوم این پیمان غصب همه چیز ملت ماست و کاری است که هر گز دیده و شنیده نشده است.

کار مخرب مار کسیستها و زهر تبلیغات دشمن عقل و فهم این اشخاص را از میان برده بود و حتی انسان حق نداشت از این کار شکوه کند.

طبقه بورژوازی برای جلوگیری از این فساد و انهدام مخوف و خطرناک بچه کاری دست زده بود؟ برای آنکه با این نقشه مخالفت کند و برای آنکه راه حقیقت را باز کند و اوضاع را بهتر و آشکارتر روشن کند، بچه تدبیری دست زده بود؟

هیچ! و صدبار هیچ!...

من در آن ایام این حواریون فلسفه نژادی امروز را در هیچ کجا ندیدم!

شاید، این اشخاص در آن زمان در محافل کوچک و قهوه خانه های ایدر محافلی که همین عقاید را اظهار میکردند سخن گفته باشند اما هر چه باشد، اینها در آن جاهائی که لازم

نبرد من

بود، میان گریان دیده نشدند و اگر در آنجاها جرأت حضور یافتند در مواقعی بود که بتوانند با گریان هم آواز شوند .

در آن ایام ...

در آن ایام که همه این صلح را نشانهٔ پیروزی دموکرات میدانستند ، لازم بود انسان با این فکر مبارزه کند و از آن گذشته لازم بود ما خودمان را دشمنان سرسخت این پیم نشان بدهیم و این فکر را بمغز این اشخاص فرو ببریم ... روزی که حقیقت تلخ این پرده‌های دروغ را از میان و اساس سراپا کینهٔ این پیمان را آشکار نمود ، خاطر رفتار ما در این مسئله اعتماد و اطمینان توده‌ها را بسوی جلب کند .

و این بود که اغلب اوقات ما تمام وسایل کار را آماده می‌کردیم و دسته‌های خرابکاری کمونیستها کمترین بود نمی‌بردند. و نمی‌دانستند که بیدرنگ بیرون انداخته خواهند شد .

آدولف هیتلر

من پیوسته این نکته را تایید کرده‌ام...

من پیوسته (نه مثل سیاست بازان بورژوازی) در نهضت خودمان از این موضوع دفاع کرده‌ام که از دست رفتن پرچم قدیم برای ملت آلمان سعادت واقعی است. . . . کاری که جمهوری در زیر پرچم مخصوص خود میکند، در حال ما تأثیری ندارد و از لحاظ ما یکسان است. اما باید از صمیم قلب از سر نوشت و تقدیر تشکر کنیم که بر حال ما رحمت آورد و پرافتخارترین پرچم جنگی همه روزگاران را از ننگ اینکه روپوش تختخواب رسواترین فواحش گردد، نجات داد.

رایش کنونی که خود و اتباع خود را میفروشد، هرگز نباید پرچم سیاه-سفید-سرخ سر اپاشرف و افتخار و قهرمانی را باهتر از در بیاورد.

تا روزیکه لکه ننگ نوامبر شسته نشده است، رژیم کنونی باید علامت آن را بر پیشانی خود داشته باشد و رژیم کنونی حق ندارد که علامت گذشته پرافتخاری را سرقت کند.

نبرد من

سیاست بازان بورژوازی ما باید متوجه این نکته باشند که هر کس پرچم سیاه و سفید و سرخ را در خواست کند، بگذشته ما دستبرد میزند و مرتکب دزدی میشود. پرچم گذشته فقط شایسته امپراطوری گذشته بود و حکومت جمهوری - خدا را شکر! - برای خود پرچمی انتخاب کرده است که شایسته خودش است و بهتر از همه با خودش تناسب دارد.

هنوز...

هنوز رقص شروع نشده بود که «قسمت حمله» قسمتی که در آن روز باین اسم خوانده شد - دست بحمله زد. این اشخاص مثل گرگها - دسته دسته - با دسته‌های هشت تاده نفری - به رقبای خود حمله بردند و آنها را با ضرب و شتم از سالون‌ها بیرون راندند. اینها مرد بودند! من در آن موقع اینها را شناختم! در رأس آنها «موریس» شجاع من بود. منشی کنونی من «هس» وعده دیگری که حتی پس از زخم برداشتن، باز - تا جان در بدن داشتند - بحمله ادامه میدادند، آن روز بنحوشایانی اظهار

آدولف هیتلر

وجود کردند .

غوغا و اغتشاش بیست دقیقه طول کشید . در آن موقع بیشتر رقبا که بتقریب هفت تا هشتصد نفر بودند بدست افراد من که عده شان حتی به پنجاه نفر نمیرسید از سالون بیرون انداخته شده بودند .

ما همیشه...

ما تقریباً همیشه بخوبی از مقاصد این آقایان اطلاع داشتیم یکی آنکه از روی ابن الوقتی عدهٔ بیشماری از خویشان و اعضای خودمان را در «دستگاههای سرخ» بکار گماشته بودیم و از این گذشته در آن ایام نمایندگان سرخ مبتلا بدرد پر گوئی شدند و این امر برای ما بسیار مفید و سودمند افتاد و باید گفت که این پر گوئی دردی است که بدبختانه در بیشتر مواقع و اغلب بطور کلی در ملت آلمان دیده میشود .

وقتیکه کمونیستها نقشه‌ای طرح میکردند ، دیگر نمی توانستند دهان خود را بسته نگهدارند و در اغلب موارد این اشخاص پیش از آنکه تخم بگذارند ، « قد قد » خود را

شروع می‌کردند.

اما در گوشهٔ چپ در انتهای سالون عدهٔ زیادی از رقبای ماموضع گرفته بودند که در مقابل ما مقاومت بسیار سختی نشان میدادند... ناگهان از کنار در ورود سالون دو گلولهٔ رولور بسوی میزخطابه در رفت و بدتبال آن باران مخوف و خطرناک گلوله شروع شد... این گلوله باران در عین حال که خاطرات میدان جنگ را زنده می‌کرد، دل را از سرور شگرفی می‌انباشت.

همچنین...

باین ترتیب ممکن است روزی این حادثه پیش بیاید که عده‌ای از مردم که از زندگی مذهبی خودشان خشنود نیستند، در آرزوی تجدید شکل زندگی مذهبی خود بر آیند و در نتیجهٔ این شورش و هیجان روحانی دهها نفر از میان توده برخیزند که خودشان را در سایهٔ نفوذ و علم و معرفتی که دارند شایستهٔ معالجهٔ این درد مذهبی بدانند و مثل پیغمبران تعالیم نوی بدهند و دست کم خویش را رقبای تعالیمی اعلام کنند که تا آن روز رواج داشت.

آدولف هیتلر

اینجانب نیز قانون طبیعی ایجاب میکند که آنکه نیر و مند تر از همه باشد، برای اجرای بزرگترین مأموریتها برگزیده شود. اما در اینگونه موارد دیگران این شخص را «برگزیده» و مأمور اجرای این کار نخواهند شمرد و اعتراف نخواهند کرد که طبیعت یا خدا او را برای این کار نامزد کرده است.

برعکس همه خیال خواهند کرد که با اندازه آن شخص حق دارند و مثل او برای حل این مسئله آفریده شده اند. و در باره مردم عصر خود باید بگوئیم که این اشخاص بطور کلی قدرت این را ندارند که از میان خودشان یکی را انتخاب کنند، کسی را که لایق اجرای کارهای بزرگ و لایق این است که همه از او فرمان ببرند.

هرگز نباید...

هرگز نباید فراموش کرد که تمام آن چیزهایی که حقیقه بزرگ هستند در این دنیا بر اثر اتحاد بدست نیامده اند بلکه همیشه بدست يك فاتح بی نظیر و بی همتا بدست آمده اند.

در آن هنگام...

در آن هنگام، جای هر يك از قهرمانانی را که داد و طلببانه پای به میان گذاشته و پس از فدا کردن جان خود بآن عالم شتافته بودند، کسی گرفته بود که تا آن روز با کمال احتیاط پشت بمرگ کرده و منتظر نشسته بود و در داخل کشور خود کما بیش بکار پرسودی سرگرم بود.

پایان جنگ این صحنه را نشان داد: افراد بی شمار طبقه دوم ملت مالیات خود را مرتباً پرداختند و افراد طبقه بهتر تقریباً جان خود را با يك قهرمانی بیسابقه فدا کردند. و افراد طبقه ای که بدتر از دیگر طبقه ها بودند و از بدطرف در سایه احمقانه ترین قوانین و از طرف دیگر در سایه قوانین نظامی سودها برده بودند، بدبختانه همه حاضر و ناظر بودند و هیچ زیانی ندیده بودند.

و این لکه پلید و زشتی که در پیکر اجتماع ما مانده بود، در آن ایام، انقلاب کرد و این انقلاب را در سایه آن کرد که قسمتی که بهترین عناصر کشور هستند دیگر قدرت مخالفت با این انقلاب را نداشتند: چه بهترین عناصر

آدولف هیتلر

کشور مرده بودند.

ار اینرو نمیتوان انقلاب آلمان را « ملی » و نتوده ای « خواند. این ملت آلمان بود که مرتکب جنایت برادر کشی شد. این انقلاب به دست عناصر سیاهکار و بدست مشتی سرباز فراری و مشتی «دیوث» صورت گرفت.

بآن اندازه ای که پیروزی انقلاب را باید معلول انجلا روز افزون ارتش دانست ، بهمان اندازه هم باید یقین داشت که عامل حقیقی انقلاب و از هم گسیختن ارتش ، سرباز جبهه جنگ نبود. عامل حقیقی انقلاب و از هم گسیختن ارتش آن بیسرف تقریباً سیاهکاری بود که کتشفای خود را در پادگان زادگاه خود میکشیدیا بنام و عنوان «تصادی» بعنوان آنکه وجودش لازم است در نقطه ای خدمت میکرد. این ارتش از طرف دهها هزار سرباز فراری که بسی خطر پشت بجبهه جنگ کرده بودند، تقویت گردید .

مسلم است که در همه زمانها، بیغیرت حقیقی حتی از مرگ نیز نمیرسد. مرگ در جبهه جنگ ، هر روز بهزار شکل مختلف روی خود را باو نشان میداد.

زیرا که ...

زیرا که اگر در آن ایام تنها یکی از ژنرال‌ها تصمیم می‌گرفت و بزور تفنگ و بدست لشکر وفادار وفدا کار خود پارچهٔ سرخ را بزور پائین می‌آورد و «سر بازان» را بصف می‌فرستاد و مقاومت‌ها را بضرب خمپاره و چیزهای دیگر درهم میشکست، در مدتی کمتر از چهار هفته این لشکر باندازه‌ای افراد تازه در کنار خود میدید که می‌توانست شصت لشکر دیگر بوجود بیاورد.

حزب «سوسیال دموکرات» بر اثر پیشرفت روز - افزون خود رفته رفته خاصیت یک حزب انقلابی و تندرو را از دست داده بود.

مقصود ما از این حرف آن نیست که این حزب مقصد و هدف دیگری بجز انقلاب برای خود اختیار کرده بود، یا مقصود ما این نیست که زعمای آن حزب هرگز مقاصد دیگری بجز مقاصد خود نداشتند. «هیچ‌هیچ!»!

اما، در پایان حساب، چیزی بجز این مقاصد در دست نبود و چیزی - بجز آن گروهی که دیگر قدرت اقدام و مبادرت

آدولف هیتلر

بکاری را نداشت - دیده نمیشد.

با حزبی که دو میلیون نفر عضو دارد، دیگر نمی توان

انقلاب کرد.

در نهضتی که تا این اندازه اهمیت و عظمت پیدا کرده

است، دیگر انسان حزب تندروی در برابر خود ندارد بلکه با

توده بزرگی مرکزی و بالمال بایک عده تنبل مواجه است.

انقلاب بدست يك اقلیت صورت گرفت.

انقلاب بدست اقلیتی که از بدترین عناصر بوجود

آمده بود، صورت گرفت و اقلیت، گروهی بود که همه

احزاب مارکسیست به دنبالش راه میرفتند.

انقلاب خود قیافه انقلاب اعتدال آمیز و میانه روی را

بنخود میگیرد و این امر چیزی است که خصومت تندروهای

متعصب را بر میانگیزد. و این اشخاص دست پیرتاب نارنجک

میزنند و مسلسلها را بصدا درمی آورند و عمارتهای عمومی

را اشغال می کنند و خلاصه انقلاب اعتدال آمیز و میانه رو را

تهدید میکنند.

برای آنکه ترس و وحشتی که این تهدیدات بوجود

نبرد من

آورده است ، از میان برود متار که ای در میان طرفداران
وضع جدید و هوا خواهان وضع قدیم برقرار می شود تا اینکه
پس از آن جنگ مشترك بر ضد تندروها ادامه پیدا کند.
و آنوقت نتیجه ذیل بدست می آید:

دشمنان جمهوری برای آنکه جمهوری را بکوبند و
از میان ببرند ، سازمانی بوجود می آورند و حتی از حمله
و غلبه بر عده ای که خودشان بععل دیگر دشمن جمهوری
هستند ، خودداری نمیکنند.

چیزی که ما بآن احتیاج داشتیم.

چیزی که ما بآن احتیاج داشتیم ، وجود صد یا
دویست نفر توطئه چین متهور نبود بلکه ما بوجود صدها
هزار نفر متعصب ، بوجود آن کسانی احتیاج داشتیم که فریفته
ایده آل ماشده باشند.

لازم بود که کارهای ما از میان چهار دیوار انجمنهای
سری بیرون بیاید . لازم بود که ما بیاری توده ها دست به
تظاهرات نیرومندی بزنیم . پیروزی ما بوسیله خنجر یازهر
یارولور میسر نبود . پیروزی ما روزی بود که کوچه ها را

آدولف هیتلر

تسخیر کنیم.

ما باید این نکته را به مارکسیسم بفهمانیم که ناسیونال سوسیالیسم خداوند آینده کوچه ها است و روزی خداوند مملکت خواهد شد.

خطر سازمانهای سری

خطر سازمانهای سری هنوز در این است که اعضای آنها در بیشتر موارد از فهم میزان عظمت و وظیفه خود غافل میمانند و خیال میکنند که سر نوشت ملتی را می توان بوسیله یک قتل روشن و معین کرد.

این عقیده در صورتی بسیار درست است که ملت در زیر ظلم و استبداد حاکم جبار و نابغه ای دست و پامیزند و معلوم است که فقط شخصیت خارق العاده این شخص ضامن استحکام سازمان داخلی کشور و مایه وحشت و فشار است ، در چنین صورتی مردیکه آماده فداکاری است ، می تواند از صف ملت بیرون آید و خنجر را در سینه آن مرد منقور فروبرد. و تنها روح جمهوری خواه اشخاص پست و بی غیرت است که ممکن است این عمل را مایه سرزنش بدانند. فراموش

نبرد من

نکنیم که «شیلر» بزرگترین پيشاهنگ آزادی ملت ما، در کتاب «ویلهالم تل» خود چنین قتلی را ستوده و مایه افتخار شمرده است.

باید متوجه بود که...

نگرانی بیحد و حسرومراقبت از وجود جمهوری در برابر اتباع خود جمهوری خرد کننده ترین و تنگ آورترین انتقادی است که از رژیم صورت میگیرد و باید متوجه بود که دفاع بوسیله مواد قانون و اعمال شاقه از وجود جمهوری، کار بسیار زنده ای است.

اختلاف بزرگی که بطور کلی در میان سیاست رایش کنونی و رایش سابق وجود دارد این است که رایش قدیم صلح و صفا را در داخل کشور مستقر می کرد و قدرت خود را در خارج کشور نشان میداد و حال آنکه حکومت جمهوری ضعف خود را در مقابل بیگانه نشان میدهد و بر اتباع خود در داخل کشور جور و ستم روا میدارد.

در هر صورت، یکی از این رفتارها شرط دیگری است. یا دولت ملی که اساس مستحکمی دارد، در داخله

آدولف هیتلر

محتاج قوانین بسیاری نیست برای آنکه اتباع مملکت بکشور خود محبت و علاقه دارند. اما دولتی که روح انترناسیونال دارد و بر گروهی برده و اسیر حکومت میکند، ناگزیر باید تکلیف شاق را بزور و اجبار بر اتباع خود تحمیل کند.

بدین جهت رژیم کنونی، وقتی که از وجود «اتباع آزاد» سخن میراند دروغ شرم آور و وقاحت آمیزی میگوید. «اتباع آزاد» در آلمان قدیم وجود داشت و بس.

حکومت جمهوری که مستعمره‌ای از بردگان و در خدمت بیگانه است اتباعی ندارد بلکه يك مشت برده دارد. و بدین جهت حکومت جمهوری پرچم ملی ندارد. حکومت جمهوری بجز يك «علامت کارخانه» ندارد و این علامت بوسیله اولیای امور تحمیل شده است و بوسیله مقررات و قوانین محافظت و حمایت می‌شود.

این علامت که باید برای دموکراسی آلمان رل

۱- مقصود ما اینجا کسانی هستند که از همه حقوق مدنی و مزایای زندگانی در يك مملکت بهره میبرند.

نبرد من

کلاه «گسلر» را بازی کند، از این لحاظ پیوسته با قلب ملت آلمان بیگانه است. حکومت جمهوری که از لحاظ اقتدار خود مظهر و علامت سنن دیرین ما را بلجن کشیده است، روزی که بیمهری اتباع خود را باین پرچم کنونی، بعلاقت حکومت جمهوری ببیند، متحیر و مبهوت خواهد ماند. آری این حکومت که بسنن دیرین ما علاقه‌ای ندارد و بگذشته پر افتخار ما کوچکتزین احترامی نشان نمی‌دهد، روزی دستخوش حیرت خواهد شد. حکومت جمهوری خود بخود واسطه‌ای در میان دوزخ و جنة تاریخ آلمان است.

باین ترتیب...

باین ترتیب، تا روزیکه «حزب نوده» باویر از «حقوق مخصوصه» کشور و دولت باویر بعلاقت خصوصی دفاع کند، ما باید از این وضع مخصوص استفاده کنیم و در سایه آن، رژیم دموکراتیک کنونی را که زائیده انقلاب نوامبر است، از میان ببریم. این کار برای خدمت بمملت خودمان و خدمت به مصلحت عالیة ملت ما اجازت است.

چون، به نظر ما، دولت در نفس خود فقط صورت

آدولف هیتلر

ظاهر است و باطن آن یعنی چیزیکه در میان دارد ، عبارت از ملت و توده مردم است ، بی شک همه منافع باید تابع منافع بزرگ ملت باشد . بخصوص ، ما نمی توانیم هیچ دولتی را که در آغوش ملت و نماینده آن رایش وجود دارد، دارای قدرت سیاسی مستقل و دارای حقوق و اختیارات يك دولت قادر مطلق بدانیم.

وانگه‌ی ...

وانگه‌ی ، يك عقیده نو و پیر و زمند باید همه علائق و روابطی را که مایه بطوع پیشرفت میشود و از جوشش آن ماده معنوی جلوگیری میکند ، بدور بیندازد . ناسیونال سوسیالیسم باید این حق را مطالبه کند تا بتواند اصول خود را به همه افراد ملت آلمان تحمیل کند و در این راه بمرزهایی که تا حال ممالک متحده و متفکره را از هم دیگر جدا ساخته است توجهی نکند و از این گذشته ، ناسیونال سوسیالیسم باید مطابق عقیده و نقشه های خود دست بتعلیم و تربیت ملت بزند . همچنانکه کلیساها خود را در مقابل مرزهای سیاسی دست بسته نمی بینند و کار خویش را محدود نمیدانند

نبرد هن

ناسیونال سوسیالیسم نیز باید توجهی بتقسیمات ارضی ممالک مخصوصی نکند.

دکترین ناسیونال سوسیالیسم خادم منافع سیاسی دول متفقہ نیست. ناسیونال سوسیالیسم باید روزی ملکہ و خداوندگار ملت آلمان گردد. ناسیونال سوسیالیسم وظیفہ دارد کہ حیات ملتی را ادارہ ورہبری کند و از اینرو باید با صدای بلند و آمرانہای خواستار این باشد کہ مقامش برتر از آن مرزہائی قرار گیرد کہ تکاملی مایہٴ ظہور آنها شدہ است و ما اکنون دیگر آنها را قبول نمیکنیم.

اما...

و این بسیار کمتر دیدہ شدہ است کہ یک تئوری دان بزرگ، پیشوای بزرگی بشود... چنین کسی در اغلب موارد «محرک و مبلغ» خواهد بود و این چیزی است کہ بسیاری از مردم، یعنی کسانی کہ روح علمی دارند بآن اعتراف نمیکنند اما این امر بسیار روشن و قابل فہم است. یک نفر مبلغ و محرک یعنی کسی کہ استعداد تلقین فکری را بتودہها دارد، اگرچہ مرد عوام فریبی است،

آدولف هیتلر

باید همیشه یکتفر روانشناس باشد. و چنین کسی بیشتر و بهتر از آن شخصی که دور از مردم و دور از دنیا مشغول تفکر و تأمل است، لیاقت و شایستگی پیشوائی را دارد. زیرا که «رهبری» بمعنی این است که بتوان توده‌ها را بهیجان و حرکت آورد. قریحه و استعداد «ابداع فکر» رابطه‌ای با لیاقت و استعداد یکتفر «پیشوا» ندارد. و کاملاً بیهوده است که انسان در باره فهم این نکته که کدام یک از این دو معنی بزرگتری دارند بی‌بحث و مجادله پردازد: طرح و ابداع مقاصد و هدفهای شری یا اجرای این نقشه‌ها و هدفها ...

در زندگی نیز کار چنین است و یکی از این دو امر بدون دیگری بسیار بی‌معنی و احمقانه خواهد بود. بزرگترین و زیباترین تئوری‌ها، - در صورتیکه «پیشوا» نتواند توده‌ها را بسوی آن بحرکت درآورد- بی‌هدف و بی‌ارزش است. و برعکس، اگر یک تئوری دان باهوش مقاصد خود را در راه مبارزه انسانی روشن نکند، «نبوغ» و «خوش‌سلیقگی» پیشوا چه دردی را دوا خواهد کرد؟

نبرد من

اما جمع تئوری دان و سازمان دهنده و پیشوا در وجود يك شخص نادرترین چیزی است که میتوان در روی زمین پیدا کرد و جمع این چیزها است که «مرد بزرگ» را بوجود میآورد.

تاروزیکه...

تا روزیکه «حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان» اجتماع کوچک و گمنامی بیش نبود، موضوع سیاست خارجی قهراً در نظر اعضای آن در درجهٔ دوم بود. بخصوص برای اینکه نهضت ما پیوسته این اصل را در نظر داشت و خواهد داشت که آزادی و استقلالی که يك کشور در روابط خود با خارجیان از آن استفاده میکند، هدیهٔ رایگان آسمان یا قدرت زمینی نیست بلکه این آزادی و استقلال عبارت از میوهٔ تکامل و ترقی قوای همان کشور است و بس...

از میان بردن علل شکست ما، از میان بردن کسانی که از شکست ما استفاده میکنند، یگانه چیزی است که ما را نیرو خواهد داد و ما در سایهٔ آن قدرت پیدا خواهیم کرد که در راه استقلال خود با بیگانگان مبارزه کنیم.

آدولف هیتلر

پیش از جنگ ..

پیش از جنگ وظیفه سیاست خارجی آلمان این بود که غذا و خوراک ملت ما و فرزندان ما را در این دنیا تهیه کند و در صدد تهیه وسایلی باشد که در سایه آنها بتواند باین هدف و مقصد برسد.. از این گذشته وظیفه سیاست خارجی آلمان این بود که متحدینی پیدا کند و خود را قوی گرداند. وظیفه همان است که بود اما باید این اختلاف را در نظر گرفت: « پیش از جنگ موضوع عبارت از این بود که قدرت یک دولت مستقل در نظر گرفته شود و از وجود حیات ملت آلمان مراقبت بعمل آید اما امروز در نظر اول مقصود این است که ملت ما قدرت یک دولت قوی و آزاد را بدست آورد. تأسیس و ایجاد چنین دولتی شرط مقدم و لازم این است که باید غذای ملت را داد و ملت ما را در راه تکامل پیش برد تا اینکه در آینده بتوان سیاست خارجی مؤثری در پیش گرفت که قدرت حفظ و مراقبت ملت ما را داشته باشد .

بزبان دیگر ..

بزبان دیگر، هدفی که باید سیاست خارجی کنونی

نبرد من

آلمان داشته باشد ، این خواهد بود که وسایل کار را چنان فراهم آورد که ملت آلمان روزی از آن وسایل استفاده کند و برای تحصیل استقلال خود قدم کند.

و برای حصول این منظور...

و برای حصول این منظور هر گز نباید يك اصل اساسی و بزرگ را از نظر دور داشت.. شرط اساسی و مطلق برای آنکه ملتی بتواند استقلال خود را بدست بیاورد ، این است که کشور آن ملت تشکیل يك «کل» را داده باشد . این اندازه کافی است که قسمت آخر این ملت و این کشور.. هر چه کوچک باشد.. باقی مانده باشد.. این قسمت کوچک میتواند از آزادی لازم استفاده کند و وریعاً اجتماع معنوی تمام ملت را حفظ کند و بالاتر از این میتواند مقدمات مبارزه ای را تهیه کند که روزی در سایه اسلحه برای تحصیل آزادی شروع خواهد شد.

وقتی که يك ملت...

وقتی که يك ملت صد میلیون نفری برای حفظ تمامیت کشور خود مشترکاً یوغ اسارت را تحمل کند ، این کار

آدولف هیتلر

بدتر از آن است که چنین ملت و چنین کشوری تجزیه و تقسیم شود و یک قسمت از آن آزادی خود را حفظ کند و طبعاً با این فرض که وظیفه مقدسه در این قسمتی که آزاد مانده است، نفوذ داشته باشد و این وظیفه مقدسه «قسمت آزادمانده» را وادارد که پیوسته بانگ بردارد و بگوید که ملتش از لحاظ روح و فرهنگ بوضع انحلال ناپذیری دارای وحدت است... از این گذشته، قسمت آزاد یک کشور باید تدابیر لازمه را برای تهیه مقدمات استعمال اسلحه بیندیشد تا روزی که ملت برای آزادی قطعی خود قیام کرد و در صدد برآمد که قسمت های بدبخت و بیچاره کشور رنج دیده را به یکدیگر پیوند دهد بتوان از آن اسلحه استفاده کرد.

باید ...

بعلاوه باید باین نکته توجه داشت که هر وقت سخن از تصرف و تسخیر اراضی از دست رفته ملت یا کشوری بمیان بیاید در قدم اول مادر وطن باید قدرت سیاسی و استقلال خود را بدست بیاورد. و باز باید متوجه بود که در چنین صورتی باید منافع اراضی از دست رفته بوضع بیرحمانه ای



طفلی که با علامت (X) در ردیف بالانفر چهارم مشخص شده «هیتلر»
دراوان کودکی در دبستان است

در راه یگانه اصل مهم که عبارت از تحصیل آزادی اراضی اصلی است، فدا گردیده آرزوهای ستم کشیدگان و اعتراضات ملیون قسمتهای تجزیه گشته يك ملت یا ایالات رایش را آزاد نمی کند بلکه چیزی که موجب این آزادی میشود اعمال قدرت و زور است و این کار باید بدست بقایای چیزی که در سابق وطن مشترک نام داشت و کمابیش استقلال دارد،

آدولف هیتلر

صورت بگیرد.

باین ترتیب...

باین ترتیب شرط مقدم تصرف و تسخیر اراضی از دست رفته این استکه در سایه کار شگرفی، قدرت و قوت بقیه کشور داده شود و آن تصمیم وعزم شکست ناپذیری که در دلها بحال خمود و خواب افتاده است، بیدار گردد و از این گذشته شرط مقدم تحصیل و تسخیر اراضی از دست رفته این استکه در موقع کار، قدرتی که دولت بدست آورده است، در راه نجات و وحدت همه ملت بکار انداخته شود. و باین ترتیب می توان نتیجه گرفت که باید منافع اراضی جدا شده وطن را فدای چیزی کرد که اصل مهم شمرده می شود. و باید بتفیع چیزیکه از کشور و دولت مانده است، قدرت سیاسی و نیروئی بدست آورد که اراده دشمنان غالب را بشکند و مایه وحدت کشور و دولت گردد. زیرا که اراضی رنج دیده و ستمکشیده رانمی توان در سایه اعتراضهای آتشین باغوش وطن مشترک باز گردانید بلکه برای این کار باید از ضربات پیروز مندانه شمشیر استفاده کرد.

وظیفهٔ سیاست داخلی حکومت عبارت از ساختن این شمشیر است و بس... و وظیفهٔ سیاست خارجی عبارت از این است که آهنگر با کمال اطمینان و خاطری آسوده بتواند کار کند و یارانی برای روز جنگ پیدا شود.

من در قسمت اول این کتاب شرح داده‌ام...

من در قسمت اول این کتاب در بارهٔ نقایص سیاست «اتحاد بازی» پیش از جنگ شرح و توضیح داده‌ام. برای حفظ ملت و تغذیهٔ ملت ما چهار وسیله در دست بود و اولیای امور راه چهارم را که اثرش از سه وسیلهٔ دیگر کمتر بود، انتخاب کردند و برای آنکه دربارهٔ سیاست ارضی در اروپا توافق حاصل آورند، بدنبال سیاست استعماری بازرگانی افتادند. این سیاست مثل آن تصور باطلی که بر مغز هادست یافته بود و بموجب آن گمان می‌رفت که باین وسیله از استعمال اسلحه جلوگیری خواهد شد، بسیار خام و ناپخته بود. نتیجهٔ این اقدام که برای اشغال همهٔ کرسی‌ها صورت می‌گرفت، بسیار روشن و آشکار بود و بسیار آسان بود که انسان این نتیجه را پیش بینی کند. دولت آلمان در کنار نشست و جنگ

آدولف هیتلر



نفر دوم سمت چپ «سر جوخه هیتلر»

جهانی صورت مخارجی بود که عاقبت بگردن رایش افتاد
ورایش برای پرداختن قروض خود که زائیده سیاست خارجی
خاصی بود، ناگزیر این مخارج را تأدیه کرد.

بهترین راه...

در آن ایام بهترین راه، طریق سوم بود و آن عبارت
از این بود که قدرت رایش در اروپا، در سایه تسخیر و تصرف
اراضی جدیدی در این قاره بیشتر شود. و اگر دولت آلمان
باین کار توجه می کرد، می توانست در آینده دست بتسخیر

نبرد من

مستعمرات بزند و بر وسعت خاک خود بیفزاید.

درست است که برای پیروی از چنین سیاستی لازم بود که آلمان پیمان اتحادی با انگلستان ببندد و مدت چهل یا پنجاه سال منابع بی اندازه ای را صرف تقویت نیروی نظامی خود کند و هر گونه هزینه فرهنگی را در درجه دوم قرار دهد. رایش می تواند کاملاً این مسئولیت را بگردن بگیرد. اهمیت و عظمت فرهنگی يك ملت تقریباً بیوسته مرهون استقلال سیاسی آن ملت است و باین ترتیب شرط لازم وجود عظمت فرهنگی یا ظهور فرهنگ است. از اینرو و وقتی که سخن از آزادی سیاسی يك ملت بمیان میآید، نباید از هیچگونه فداکاری مضایقه کرد برای آنکه این فداکاریها در مقابل آزادی سیاسی هیچ است.

چیزی که از بودجه هزینههای فرهنگی بقیع تقویت قوای نظامی کاسته میشود، ممکن است در آینده دوباره با فرع آن گرفته شود. حتی میتوان گفت که پس از آنکه دولتی همه کوششهای خود را صرف يك امر یعنی حفظ استقلال خود کرد، دوره آسایش پیش میآید و توازن جدیدی دیده

آدولف هیتلر

میشود که در نتیجه آن قوا و استعداد های فرهنگی ملت ،
قوا و استعداد های که تا آن روز دستخوش اهمال و سهل انگاری
شده بود ، بوضع خارق العاده و تعجب آوری شگفته و بارور
میشود .

آری رونق و ترقی قرن پریکلس بدتبال بدبختیهای
بیشماری که از جنگ با ایرانیان پیدا شده بود ، فرارسید و
جمهوری روم وقتی که از اضطرابهای جنگ با کارتاژ نجات
یافت ، بتمدن عالیتری نایل آمد .

بدیهی است که از يك اکثریت كاملا احمق و بیكاره
پارلمانی نمیتوان انتظار داشت که عزم و اراده خود را نشان
دهد و همه منافع دیگر ملت را بوضع بیرحمانه ای فدای يك
وظیفه بکند ؛ این وظیفه عبارت از این است که مقدمه کارشگرف
و بزرگی فراهم آید که در آینده ضامن وجود و بقای کشور
باشد . اما چه باید کرد ؟ پدر فردريك کبیر لازم است که
همه چیز را فدای این امر بکند . پدران این سیستم احمقانه
دمو کراسی پارلمان ما که ساخت کارخانه قوم یهود است ،
قدرت این کار را ندارند .

نبرد من

و حالاً معلوم میشود بچه علت تهیه وسایل نظامی که می توانست موجب تسخیر اراضی تازه ای در اروپا شود ، در دوره پیش از جنگ بسیار متوسط بود .

و چون کسی نمیخواست که ...

و چون کسی نمیخواست که زحمت تهیه وسایل مرتب و منظم جنگ را بخود بدهد ، از تسخیر و تصرف اراضی در اروپا صرف نظر شد و در مقابل ، پیروی از سیاست مستعمراتی و بازرگانی مایه آن شد که اتحاد با انگلستان که از نظر من ۱۰ - ۱۰۰ هکتار اتکاء به روسیه صورت پذیر بود ، صورت نیا

بدنبال اشتباه ، خطا بدنبال خطا منجر به جنگ بین آلمان که بی یار و یاور بود و بجز خانواده ها بسپورگی ، این بلای موروئی ، چیزی نداشت باین جنگ کشانده شد .

باید گفته شود ...

برای توصیف و تشریح سیاست خارجی کنونی ما باید گفت که این سیاست خط مشی روشن و صریحی ندارد . اگر پیش از جنگ آلمان بغلط از طریق چهارم پیروی کرد یا از طرف دیگر اندکی در این راه پیشرفت داشت امروز محال

آدولف هیتلر

است حتی تیزبین ترین چشمها نیز بتواند راهی را که پس از انقلاب پیش گرفته شده است، بشناسد. و امروز بیشتر از زمان پیش از جنگ، هر گونه سیستم و روش عاقلانه‌ای از میان رفته است مگر اینکه این اسم بکوششهایی که برای از میان بردن یگاندها امکان زنده شدن و قد علم کردن ملت ما بکار میرود، داده شود.

اگر انسان با خون سردی اوضاع کنونی ملت‌های اروپا را بررسی کند نتیجه ذیل میرسد.

سیصد سال است که تاریخ‌قارۀ ما دستخوش سیاست‌های انگلستان است. دولت انگلستان در سایه کاری که می‌کند و بر اثر اینکه دولتهای مختلف اروپا را در صف مقابل یکدیگر قرار میداد، توازنی در میان قوا بوجود می‌آورد و در سایه این کار میتوانست پشت جبهه را بطور غیر مستقیم مستحکم کند و با خاطر آسوده‌ای بمقاصدی که سیاست انگلستان در جهان داشت، برسد.

آرزوی دیرین سیاست انگلستان (که در آلمان سنن ارتش پروس را میتوان با آن برابر دانست) از زمان سلطنت



ملاقات هیتلر و رئیس جمهور آلمان و هیتلر پیشوای حزب نازی
 ملکه الیزابت این بوده است که از يك هدف پیروی شود:
 این هدف عبارت از آن است که بهر وسیله ای از رسیدن قوای
 يك دولت اروپائی بنیایه دولتهای بزرگ جلوگیری شود
 اگر قوای يك دولت اروپائی باین حد رسید، آن دولت بزور
 اسلحه از پای بیفتد.

آدولف هیتلر

وسایل قهریهای که انگلستان عاده در چنین صورتی بکار میبرد بر حسب وضع و وظیفه‌ای که در میان بود تغییر میکرد. اما تصمیم و قدرت اراده‌ای که بکار میافتاد پیوسته همان بود که بود... آری، هر چه وضع انگلستان در جریان زمان دشوار شد، بهمان اندازه هم حکومت امپراطوری بریتانیا لازم دید که وضع را چنان نگهدارد که دول مختلفه بر اثر رقابت بایکدیگر قوای خود را فلج کنند.

وقتی که مستعمرات انگلستان در امریکای شمالی از مادر وطن جدا شد، انگلستان کوششهای خود را برای حفظ پشت سر خود از جانب اروپا و برابر کرد و باین ترتیب وقتی که اسپانیا و هلند، دو دولت بزرگ دریائی، از میان رفتند، دولت انگلستان همه قوای خود را بر ضد آرزوهای جهانگشائی فرانسه بکار انداخت تا آنکه عاقبت با ستعوط ناپلئون اول خطری که تفوق و سیادت قدرت نظامی، (قدرتی که انگلستان مخصوصاً از آن وحشت داشت)، برای انگلستان بوجود آورده بود، از میان رفت.

نبرد هن

تکامل سیاست انگلستان

در باره آلمان

تکاملی که سیاست بریتانیا در باره آلمان پیدا کرده بسیار کند و آرام بوده است و علت این امر فقط آن نبود که دولت آلمان، بر اثر عدم وحدت ملی ملل آلمان، خطری برای انگلستان نداشت بلکه آن بود که افکار عامه انگلستان از بس بر اثر تبلیغات دولت خود بیک نقطه توجه یافته بود، نمیتوانست بیکدم بسوی نقطه دیگری متوجه گردد. و لازم بود که این کار آرام آرام صورت گیرد.

حساب خشک و بیروح مرد سیاسی گاهی باید برای حصول مقصود از احساسات کمک بگیرد... برای اینکه احساسات موتوری است که بهنگام کار قویتر از ایام دیگر است و بهتر در مقابل زمان مقاومت میکند.

مرد سیاسی پس از اجرای یکی از نقشه‌ها و طر‌ح‌های خود میتواند کارها و کوشش‌های معنوی خود را بسوی نقشه‌های دیگر متوجه گرداند اما برای آنکه احساسات توده‌ها بامقاصد جدید پیشوا و رئیس خود سازگار و هم‌آهنگ شود، باید بکاری

آدولف هیتلر

طولانی دست زد و آرام آرام پیش رفت .

دیپلماسی را چگونه باید بکار بست ؟

دیپلماسی را باید چنان بکار بست که ملتی بر اثر قهرمانی خود بقبا و اضمحلال کشانده نشود . دیپلماسی باید بوضع مؤثری مراقب و مواظب حفظ ملت باشد . و برای حصول این نتیجه ، هر وسیله ای مجاز و مشروع است و عدم استفاده از همه وسایل را باید « فراموش کردن جنایتکارانه و وظیفه » نام داد .

وضع فرانسه امروز

امروز وضع فرانسه بسیار فرق کرده و دولت فرانسه از نظر قدرت نظامی نخستین دولت شده است و در قاره اروپا هیچگونه نه رقیب بزرگی ندارد... دولت فرانسه از سمت جنوب در پشت مرزهایی که آن دولت را از جانب اسپانیا و ایتالیا محافظت میکند ، در امان است . وضع وطن مامایه آن است که فرانسه از جانب آلمان نیز خاطری آسوده داشته باشد... فرانسه در قسمت بزرگی از سواحل خود ، در مراکز حیاتی امپراطوری بریتانیا استقرار یافته است . و نه تنها این مراکز حیاتی هدفهای

نبرد من

سهل الوصولی برای هواپیماها و توپهای دور زن است بلکه خطوط بازرگانی انگلستان در معرض حمله زیر دریاییها خواهد بود و وسیله دفاعی نخواهد داشت .

يك جنگ زیر دریایی که تکیه گاهش سواحل ممتد و دامنه دار اقیانوس اطلس و سواحلی باشد که فرانسه در طول مدیترانه در اروپا و در آفریقای شمالی دارد، برای انگلستان عواقب غم انگیز و نکبت باری خواهد داشت .

باین ترتیب ...

باین ترتیب ثمره ای که انگلستان (از نظر سیاسی) از مبارزه خود بر ضد افزایش نیروی آلمان برده است، عبارت از استقرار تسلط و تفوق فرانسه بر قاره اروپا است .
و از نظر نظامی نتایج ذیل بدست آمده است: انگلستان فرانسه را بعنوان نخستین دولت زمینی پا بر جا کرده و ناگزیر ممالک متحده امریکا را در دریا نظیر خود شناخته است .

و از نظر اقتصادی انگلستان اراضی و سرزمین هائی را بمتفقین قدیم خود داده است که برای آن دولت حائز اهمیت

آدولف هیتلر

فوق العاده ای بود .

سیاست انگلستان ...

آرزوی انگلستان پیوسته این خواهد بود که در ظهور دولت مقتدری در اروپا جلو گیری کند و نگذارد قدرت هیچ دولتی در قاره اروپا به اندازه ای افزوده شود که بتواند در بزرگی در سیاست جهانی بعهده بگیرد... باین ترتیب انگلستان در آرزوی این است که توازنی در میان قوای دول اروپا وجود داشته باشد زیرا که این کار شرط تسلط و تفوق انگلستان بر سراسر دنیا است .

سیاست فرانسه ...

و چیزی که فرانسه پیوسته در آرزوی آن خواهد بود، این است که از افزایش قدرت آلمان جلو گیری کند و نگذارد که آلمان هرگز دولت مقتدر و مسلط و بزرگی شود... دولت فرانسه میل دارد اتحادیه ای از کشورهای کوچک آلمان بوجود آید و در این اتحادیه توازنی در میان قوا وجود داشته باشد و این دولتهای کوچک تابع قدرت مرکزی نباشند و بالاخره سیاست دولت فرانسه این است که ساحل



روز دوم اوت ۱۹۳۴ هیندنبورگ فوت میکنند و بامرک او هیتلر فرماندار مطلق میگردد، درعکس فوق کاخ دولت جدید، خود را پایه گذاری میکند چپ رود «رن» را اشغال کند . همه این شرایط برای استقرار سلطه فرانسه در اروپا لازم است .

هدف و مقصد دیپلماسی فرانسه پیوسته با آرزوهای اساسی دیپلماسی انگلستان مخالف خواهد بود .
 سر نوشت فرانسه و انگلستان ...
 سر نوشت فرانسه و انگلستان فقط در مواردی بیکدیگر

آدولف هیتلر

نزدیک میشود که پیروزی مشترک و فتوحات مشترکی در نظر داشته باشند و خلاصه کاری در میان باشد که مایه افزایش قدرت گردد و هر دو دولت از آن استفاده کنند.

اما ...

اما هدف هر رجل سیاسی و هر مردی که راهبر ملتی باشد، این است که در موقع معین، در وقتیکه سخن از عمل لازمی بمیان میآید، یارانی پیدا کند که برای دفاع از منافع خود باید از همان وسایل استفاده کنند.

اجرای این اصل باید وابسته بجوایی باشد که پرسشهای ذیل داده خواهد شد.

کدام دولتها هیچگونه نفع حیاتی در این امر ندارند که یک اروپای مرکزی آلمانی از میدان بیرون گذاشته شود تا اینکه فرانسه از نظر اقتصادی و نظامی مقام و سلطه اعتراض ناپذیر و مسلمی بدست آورد؟ و کدام دولتها با آن وضع و با آن سیاست دیرینی که دارند، این پیش آمد را خطری برای آینده خود تلقی خواهند کرد؟

زیرا که ...

زیرا که باید بالاخره بوضع روشنی متوجه این نکته بود که فرانسه دشمن جانی و دشمن بیرحم و کشنده ملت آلمان بوده و خواهد بود. حاکم فرانسه هر کس بوده است و هر کس بشود، چندان در این میان اهمیتی ندارد. خواه حاکم فرانسه بوربون‌های یا ژاکوبین‌ها، ناپلئون‌های یا دموکرات بورژواها، جمهوری‌خواهان مسیحی یا بولشویست‌های سرخ باشند، هدف نهائی سیاست خارجی این اشخاص همیشه آن خواهد بود که بر مزره «رن» دست یابند و وضع و موقع فرانسه را در این رود محکم و استوار گردانند و کوشش بکار ببرند که آلمان در حال تجزیه و قطعه قطعه باشد.

انگلستان آرزو مند است .

انگلستان آرزو مند است که آلمان یک دولت جهانی نباشد. اما فرانسه میل ندارد دولتی بنام آلمان وجود داشته باشد. این دو نکته فرق بزرگی با یکدیگر دارند! اما امروز مادر راه اینکه یک دولت جهانی بشویم مبارزه نمیکنیم. ما باید در راه وجود و بقای وطن خود، در راه وحدت ملت خود

آدولف هیتلر

و در راه تهیه نان روزانه فرزندان خود مبارزه کنیم و اگر توجیهی
بنتیجه آن چیزها بکنیم و متفقینی را که اروپا می تواند بما
بدهد ، از نظر بگذرانیم می بینیم که بجز دو دولت کسی را
نخواهیم داشت و این دو دولت عبارتند از انگلستان و ایتالیا.

انگلستان میل ندارد ...

انگلستان میل ندارد در مقابل خود فرانسه ای داشته
باشد که دست مسلح آن ، دستی که اروپا قدرت پس زدن آن
را ندارد ، بتواند روزی از سیاستی دفاع کند که این سیاست
مخالف منافع انگلیس باشد .

انگلستان هرگز نمی تواند آرزو کند که با فرانسه ای
سروکار داشته باشد که در سایه معادن سرشار ذغال و آهن
اروپای غربی بتواند در اقتصاد جهانی برای آن دولت تولید
خطری کند و کاری کند که منافع انگلستان را بخطر بیندازد
و از این گذشته انگلستان نمی تواند آرزو کند که فرانسه
در سایه تکه تکه کردن بقیه اروپا چنان وضع روشنی در
سیاست اروپا پیدا کند که سپس خود را مختار و یا مجبور ببیند
که در سیاست جهانی با کوشش و جاه پرستی بیشتری که سنت

نبرد هن

سیاست فرانسه است دست بکار بزند . بمبهای «زیپلن» می توانست هر شب چند برابر شود... تفوق نظامی فرانسه بر قلب امپراطوری جهانی بزرگیکه انگلستان بر آن حکومت دارد سنگینی میکند .

ایتالیا نیز نمیتواند...

ایتالیا نیز نمی تواند مایل باشد که این وضع و موقع مهمی که فرانسه در اروپا اشغال کرده است ، بیشتر از این تقویت پیدا کند .

آینده ایتالیا وابسته بتوسعه ارضی است و عوامل این توسعه ارضی در اطراف حوزه مدیترانه جمع است .

چیزی که ایتالیا را بجنک سوق داد، محققاً میل و حسرت این نبود که آن دولت برای عظمت فرانسه کار کند بلکه این بود که ضربت کشنده را بر قیب منقور خود در آدریاتیک بزند . هر قدم تازه ای که فرانسه بر دارد و قدرت خود را در اروپا بیشتر گرداند مانع تازه ای است که ایتالیا در آینده به آن برخورد خواهد کرد. از اینرو هر گز نباید تصور کرد که قرابت نژادی می تواند هر گونه رقابتی

آدولف هیتلر



در ابتدا اشخاص معدودی بسخترانی هیتلر کوش میدادند
را از میان دو ملت ببرد.

واگر اوضاع اروپا را با چشم حقیقت بینی مطالعه

نبرد من



بفاصله کمی هزاران نفر در نطق‌های پیشوا اجتماع کردند در جلو
«گورینگک» دیده‌میشود

کنیم معلوم میشود که دو دولت «انگلستان و ایتالیا» دولتهائی
هستند که وجود آلمان ضرری بمنافع خصوصی آنها نمیزند
و تا حدی منافع خصوصی این دو دولت با وجود آلمان
توافق دارد.

آیا میتوان ...

آیا اصولاً میتوان با آلمان کنونی پیمان اتحادی

آدولف هیتلر

منعقد کرد؟ دولتی که برای اجرای حمله و نقشه تعرض - آمیزی در جستجوی متفقی است آیامی تواند با کشوری که حکومت های آن سالها بدترین و غم انگیز ترین امتحان عدم لیاقت و بی غیرتی صلحجویانه راداده اند وعده بيشماری از افراد ملت که چشمشان راد کترین های دموکراتیک و مارکسیست کور کرده است در آنجا بدترین وضعی بملت و کشور خودشان خیانت میکنند ، پیمان اتحاد ببندد؟ آیاممکن است کشوری فعلا امیدوار بایجاد واستقرار روابط با کشوری باشد که آشکارا جرأت ومیل آن راندارد که حتی یکی از انگشتانش را برای دفاع از حیات خود و از زندگانی ساده خود حرکت بدهد؟ و آیا آن دولت می تواند این امیدواعتقاد را داشته باشد که روزی بیاری این دولت در راه دفاع از منافع مشترک دست باسلحه ببرد؟ آیا دولتی که پیمان اتحاد برای آن بیشتر از ضمانتی نظیر پیمان غم انگیز اتحاد مثلث که هدفش حفظ کشوری از انهدام تدریجی است، ارزش دارد وباید ارزش داشته باشد ، حاضر خواهد بود که بادولت دیگر ، بادولتی که صفات مشخصه اش

نبرد من

عبودیت و بردگی در مقابل بیگانه است و در داخله کشور همه فضایل و خصایل ملی را حفظ کرده است ، بادولتی که بر اثر خطا و رفتار سر تا پا اشتباه عظمت خود را از دست داده است ، با حکومت‌هایی که قدرت ادعای ذره‌ای احترام در مقابل اتباع خود را ندارند ، پیمان اتحاد ببندد؟

نه !

نه! دولتی که به حیثیت و اعتبار خود پابند است و از پیمان اتفاق چیزی برتر از آن جیفه‌ای انتظار دارد که پارلمان نشین غارتگر بدنبال آن در تکاپو هستند ، با آلمان امروز عقد اتحاد نخواهد بست و حتی این دولت نمیتواند چنین کاری بکند .

عدم لیاقت کنونی مادر اجرای قرار داد های اتحاد دلیل عمیق و قطعی همکاری بزرگی است که میان راهزنان ، دشمنان ما ، وجود دارد .

باین ترتیب ...

باین ترتیب «یهودی» کسی است که امروز با حرارت بیشتری آلمان را به فنای قطعی میکشاند. تمام آن اوراقی

آدولف هیتلر

که در دنیا بر ضد آلمان چاپ می شود: بدست قوم یهود نوشته می شود. آری، چه در زمان صلح و چه در زمان جنگ مطبوعات بورس بازان یهود و مارکسیستها چنان آتش کینه را بر ضد آلمان تیز کرد که دولت‌های جهان یکی پس از دیگری از بیطرفی صرف نظر کردند و منافع حقیقی ملت‌ها را ندیده گرفتند و در جرگهٔ دنیائی که با ما می‌جنگید، درآمدند.

در فرانسه ...

اکنون تنها در فرانسه میتوان توافق مخفیانه‌ای بهتر از ایام دیگر در میان مقاصد بورس بازان (یهودیان را باید نمایندۀ این مقاصد دانست) و تمایلات یک سیاست ملی که از شووینیسیم الهام می‌گیرد، مشاهده کرد. و محققاً این اشتراك و تشابه مقاصد و نظرات است که خطر عظیمی برای آلمان پیاورده است. و باین علت است که فرانسه خطرناکترین دشمن ما بوده است و خواهد بود.

این ملت که روز بروز درجهٔ سیاه‌پوستان تنزل می‌یابد، این ملت که یهودیان را در وصول به مقصود که عبارت از تسلط بر سراسر دنیا است یاری می‌دهد، با این عمل وجود نژاد سفید

نبرد من

را در اروپا بخطر انداخته است .

آلودگی و تعفن که بر اثر هجوم خون سیاه پوستان
با طرف رود رن ، به قلب اروپا ، پدید آمده است ، عطش
انتقام آمیخته به سادیسم و فساد این دشمن موروثی ملت ما
را بخوبی فرومی نشاند و بحساب سرد قوم یهود که این کاردر
نظرش مقدمه دور گه کردن قاره اروپا است و آلوده کردن
نژاد سفید را با خون انسانهای پستی اساس سلطه خود میداند ،
مساعدت می کند .

رلی که فرانسه دارد .

رلی که امروز کشور فرانسه (فرانسه ای که عطش
انتقام بهیجانش آورده است و از روی نظم و ترتیب بوسیله قوم
یهود رهبری میشود) در اروپا بعهده گرفته است جنایتی است که
برضد وجود انسانهای سفید پوست صورت میگیرد . . . و این
کار روزی تمام افراد انتقامجوی نسلی را که آلوده کردن
یک نژاد بنظرش جرم موروثی بشریت شمرده میشود ، برضد
فرانسه براد خواهد انداخت .

آدولف هیتلر



در موقع سخنرانی قیافه های مختلفی میگرفت

اما در باره آلمان...

اما در باره آلمان باید گفته شود که خطر فرانسه، این کشور را مجبور و مکلف میسازد که احساسات را در درجه دوم قرار بدهد و دست دوستی بسوی کسی دراز کند که هستی او را نیز فرانسه در خطر انداخته است و میل ندارد در برابر افکار تسلط جوینان فرانسه صبر و تحمل پیشه کند و یا از این میان رنجی ببرد.

در اروپا، در تمام آینده ای که چشم ما امروز می تواند ببیند، بجز دو متفق برای آلمان نمی توان پیدا کرد و آن دو متفق عبارت از انگلستان و ایتالیا هستند و بس.

باید متوجه بود که ...

همه کارهای آنها از روی قصد و اختیار صورت گرفته است ... چه روشن فکران یک چشم ما کاری کرده اند که برای هر شخص فکوری غیر قابل تصور است: اینها بوضع عاجزانهای کوششها کرده اند که نظر لطف فرانسه را بسوی خود جلب کنند.

آری این اشخاص در سالهای گذشته، با حماقت تأثر-

آمیزی که در خیالپرستان اصلاح ناپذیر و سرسخت دید
میشود، شب و روز کوشیده اند که با فرانسه دوست شوند.
آری اینها پیوسته در برابر «ملت بزرگ» سر تعظیم فرود
میاوردند و هر اقدام خائنانه درخیم فرانسه را نخستین علائم
و آثار تغییر خط مشی و تغییر روش آن کشور می پنداشتند
طبعاً آنهایی که سیاست ما را در پشت پرده رهبری
میکردند، هرگز با این عقیده کاملاً نادرست موافق نبودند. در
نظر آنها توافق و اتحاد با فرانسه بمنزله ازمیان بردن هر
گونه سیاست اتحاد مؤثر بود. این اشخاص مقاصد و هدفهای
فرانسه و مقاصد اشخاصی را که در پشت سر فرانسه بودند،
بخوبی میدانستند و چیزیکه آنها را وادار باینکار میکرد
آن بود که از قرار معلوم چنان می پنداشتند که ممکن
است سرنوشت آلمان تغییر پیدا کند و متوجه این نکته
نبودند که در صورت دیگر ممکن است که ملت ما براه دیگری
برود.

زیرا که ...

زیرا که خطایه ها و نطقهای آتشین و مزورانه ای که

نبرد من

از طرف نمایندگان خوشبوش مجلس در میدان شهرداری
دین یا در جلو **فلدرنهال** مونیخ ایراد میشد ، قادر نبود
که **تیرول** جنوبی را به تصرف آلمان بدهد. بلکه چیزیکه
می توانست اینکار را بکند، گردان هائی بودند که در جبهه
جنگ میکردند .

واشخصیکه مایه آن شدند که خط جبهه از هم گسسته
شود ، به **تیرول** و همه اراضی و سرزمینهای آلمان خیانت
کردند .

با اینهمه ...

با اینهمه باید متوجه این نکته بود که ما نه بزور
استغاثه از درگاه قادر مطلق می توانیم اراضی از دست رفته
را بچنگ آوریم و نه در سایه امیدواری تقدس آمیز به جامعه
ملل می توانیم باین مقصود برسیم ... چیزیکه بتواند این اراضی
را بدست ما بدهد ، زور اسلحه است و بس .

باید گفت ...

باید با وضوح لازم باین آقایان گفت که **تیرول** دستخوش
خیانت شد ! و در درجه اول دستخوش خیانت آن افراد آلمانی

آدولف هیتلر

شد که صحیح و سالم بودند و در سالهای ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸
در نقطه ای از جبهه خدمت نکردند و بوطن خود سودی
نرساندند .

در درجه دوم این سر زمین دستخوش خیانت اشخاصی
شد که در آن سالها به تقویت حس و نیروی مقاومت ملت ما
یاری نکردند و باین وسیله نگذاشتند که ملت ما بچنگ ادامه
دهد و تا نفس آخر پایداری کند .

در درجه سوم تیرویل دستخوش خیانت اشخاصی شد
که خواه مستقیماً و خواه غیر مستقیماً در انقلاب نوامبر
شرکت کردند و باین ترتیب سلاحی را که یگانه ضامن نجات
تیرویل جنوبی بود ، بشکستند .

و در درجه چهارم دستخوش خیانت همه احزاب و همه
اعضای آن احزابی شد که امضای خودشان را زیر پیمانهای
شرم آور و ننگین و رسای و سن ژرمن گذاشتند .

آری ، آقایان و حضرات دلاوری که فقط لفظاً اعتراض
می کنید، موضوع این است !

امروز ...

امروز يك فكر ساده راهبر و وجهه همت من است
 و پس : «اراضی از دست رفته را نمیتوان بازبان تیزوبرند،
 و کلاهی داد و فریاد کن بدست آورد بلکه باید این اراضی
 را بضرب شمشیر تیز یعنی بقیمت جنگ‌های خونین تصرف
 کرد .

بهر حال ، من با کمال شجاعت و اطمینان خاطر اعلام
 میکنم که با این سر نوشت نه تنها من تسخیر تیرویل جنوبی
 را در سایه جنگ میسر نمیدانم بلکه شخصاً عقیده دارم که
 نباید باین جنگ دست زد برای آنکه یقین کامل دارم که
 این مسئله نمی تواند اشتیاق و حس وطن پرستی آتشی را
 که ضامن پیروزی است ، در تمام افراد ملت آلمان بیدار
 کند . بنظر من ، برعکس ، اگر مقرر باشد که روزی خون
 ماریخته شود ، جنایت است که ما این خون را در راه نجات
 دویست هزار آلمانی بریزیم در صورتیکه ، در کنار ما ، بیشتر
 از هفت میلیون نفر آلمانی در زیر سلطه بیگانه (مقصود اشغال
 رنانی است) دست و پامیز نندوشریان حیاتی ملت آلمان (مقصود

آدولف هیتلر



به بیانات خود ایمان داشت

بودن است) از کشوری میگذرد که دسته‌های سیاه پوستان در

آن جست و خیز میکنند.

فشاری که دشمنان
بر ما روا میدارند

فشار یکدشمنان بر ما روا میدارند، عملی سابق باقی نماند استنبال
نمیشود بلکه این کار عوارض و خطری توأمیده میکند شکی نباید
داشت که انواع وسایل تغییر کرده است و اگر این تکامل
معنوی هنوز بصورت رستاخیز قدرت سیاسی و غیره حفظ
جنس ظاهر نمیشود، گناهش بگردن کسانی است که از سال
۱۹۱۸ بر ملت ما حکومت میکنند و با اقتدار خودشان، برند
بفرمان آسمان، ملت ما را از میان می برند.

البته ...

البته اگر امروز دل کسانی بدحال ملت مامی سوزد،
باید از خود پرسید که برای اصلاح این ملت چه کاری کرده
اند؟ آیا این پشتیبانی کمی که ملت از تصمیمات دولتهای
نیمه جان ما کرده است، نشانه نیروی حیاتی ضعیفی است که
در ملت ما وجود دارد یا نشانه آن است که این کوشش و
اقدام که برای حفظ این گوهر گرانبها بکار میرود، کاملاً



«همه جا (مابین کاف) با کراور پیشوا بچشم میخورد»

نقش بر آب شده است؟

دولتهای ما برای آنکه حس غرور ملی، مردانگی
غرور آمیز و حس کینه، دختر خشم، در وجود این ملت بیدار
شود، بچه کاری دست زده اند؟

وقتیکه ...

وقتیکه در سال ۱۹۱۹ پیمان صلح بملت آلمان تحمیل
شد، همه کس حق داشت امیدوار باشد که این وسیله و آلت

فشار بیحد و جوس شدید آزادی را در ملت آلمان ما بیدار خواهد کرد . بیمانهای صالح که مثل تلاریا نه بغرور ملتها لطمه میزند ، اغلب مثل نخستین صداهای طبل است که خبر از بروز و ظهور انقلاب میدهد .

چه استفاده ای که انسان نمیتوانست از پیمان و رسای بکند !

این آلت رشوه خواری بیشتر از حد و این مایه ننگ و خواری ممکن بود برای حکومتی که در فکر استفاده از آن باشد وسیله این شود که احساسات و غرور ملی را ببلندترین درجه برساند . هر گاه تبلیغات عظیمی از آن ستمها و جورهایی که از روی سادیسم صورت میگرفت ، استفاده میکرد ، می توانست بیقیدی تمام افراد ملتی را بحس کینه و عدوات مبدل کند و البته این حس کینه و عدوات رفته رفته بغیظ جنون آمیزی تبدیل میشد !

چه قدر آسان بود که این چیزها با حروف آتشینی در مغز و قلب ملت ما نقش بندد تا بالاخره آن ننگ و خواری بزرگی که ملت ما میکشد و آن کینه مشترک مثل آتش

آدولف هیتلر

در وجود شصت میلیون مرد وزن زبانه بکشد و اراده پولادینی
در این تنور ساخته شود و این فریاد از آن تنور بیرون آید:
ما میخواستیم دوباره دست با سلاحه ببریم .

البته ...

البته ، چنین پیمان صلحی مستحق این کار بود و باین
ترتیب میشد از چنین پیمانی استفاده کرد ،
مخالفتی که بر قلب ماسنگینی میکرد و بی احتیاطی
زیادی که از توقعات بیحد و حصر سر چشمه میگرفت ، مؤثر -
ترین سلاحهایی بود که میشد از آنها استفاده کرد و با تبلیغات
بزرگی ملت را از آن سستی بیرون آورد .

اما در آن موقع لازم است که هر ورقه چاپی - از الفبائی
که بچه‌های خوانند تار و ز نامد و تا تروسینما و هر گونه آگهی
و لوحه‌ای بخدمت این مأموریت بزرگ و واحد گماشته شود
تا آنکه این استغاثه‌های کاملاً بی‌غیرت ما بانه‌ای که
اتحادیه‌های وطن پرستان ما از آسمان دارند و پیوسته میگویند:
«خدا یا ما را آزاد کن !» در مغز کوچکترین اطفال ما باین
دعای آتشین مبدل شود: خدای قادر مطلق ، روزی سلاحهای

نبرد من



جنگ دوم جهانی با حمله آلمان به فرانسه شروع شد. در عکس بالا
«هیتر» در ملاقات با «جمبرلین» نخست وزیر وقت انگلستان دیده میشود
ما را تقدیس کن ، مثل ایام دیگر عادل باش ، اگر ما
اکنون لایق آزادی هستیم ، تصمیم بگیر! خدا یا نبرد
ما را تقدیس کن!

همه فرصت های مناسب را از دست دادند و کاری-

نکردند!.

کاری که میکنی ...

کاری را که انجام میدهی ، کاملاً انجام بده! .. این

آدولف هیتلر

داد و فریادی که بر ضد پنج یا شش دولت برآه انداخته شده است، مایه آن میگردد که مادر کار تهر کن تمام قوای معنوی و جسمی خود برای ضربت زدن بقلب پستترین و ننگینترین دشمن خود سستی و اهمال کنیم و پیش از آنکه باین کار دست زده شود، امکان تقویت خود را از راه پیدا کردن متحدینی از دست بدهیم.

اینجا نیز ...

اینجا نیز نهضت ناسیونال سوسیالیسم مأموریتی دارد که باید بجای آورد... ناسیونال سوسیالیسم باید بملیت ما تعلیم دهد که بچیزهای کوچک توجه نکند و بجز «مهمترین چیزها» بپیچ ننگرد و قوای خود را در راه چیزهای درجه دوم و کوچک تلف نکند و از یاد نبرد که چیزی که ما باید در راه آن مبارزه کنیم، وجود و حیات ملت ما است و یگانه دشمنی که باید آماج و هدف ضربات ما باشد، دولتی بوده است و خواهد بود که جان ما را از دستمان میگیرد.

ممکن است ما مجبور بقدا کارهای بزرگ و سختی

نبرد من

باشویم اما این کار دلیل آن نمیشود که از شنیدن برهان و ندای عقل امتناع کنیم و بجای تمرکز قوا بر ضد مخوفترین و خطرناکترین دشمن خویش فریادهای احمقانه‌ای بکشیم و با سراسر دنیا مجادله کنیم.

از طرف دیگر...

از طرف دیگر ملت آلمان تاروژی که از نابکاران و جنایتکارانی که بوطن او خیانت کرده و بوطن او را فروخته‌اند، حساب نخواهد، از نظر اخلاقی حق ندارد دنیا را با آن رفتاری که نسبت باو دارد، متهم کند. این عقیده قابل احترام نیست که انسان از دور تیر ناسزا و تهمت و اعتراض بسوی انگلستان و ایتالیا و دیگر کشورها رها کند و بجنایتکاران و پیشرفهائی که مزدور تبلیغات جنگی دشمنان باشند و اسلحه ما را از دستمان گرفتند و پشت ما را از نظر معنوی و اخلاقی شکستند و رایش ناتوان را بسی دینار فروختند، اجازه بدهد که آزادانه میان ما گردش کنند.

از دشمن انتظار دیگری نمیتوان داشت!

از دشمن انتظار دیگری نمیتوان داشت. دشمن کار

آدولف هیتلر



«در ابتدای جنگ، سرور از موفقیت‌های بیایی»

خود را میکند و رفتار و اعمال او باید برای ما درس عبرتی
باشد.

اگر انسان نتواند تا این درجه بلند نظر باشد، باید
متوجه بود که بجز یأس چاره‌ای نیست و باید در آینده از

نبرد من

تعقیب و اجرای سیاست اتحاد چشم پوشی کرد. چها گرما
نخواهیم که با انگلستان - بیپانه اینکه مستعمرات ما را تصرف
کرده است - با ایثالیا - بیپانه اینکه تیرول جنوبی را اشغال
کرده است - با لهستان و چکوسلواکی - بیپانه اینکه لهستان
و چکوسلواکی هستند - پیمان اتحاد ببندیم، دیگر در اروپا
بجز فرانسه کشوری نخواهیم داشت که با آن پیمان اتحاد
ببندیم و فرانسه همان کشوری است که باید گفته شود
آلزاس و لورن را از دست ما گرفته است.

سیاست خارجی دولت نژادی

سیاست خارجی دولت نژادی باید این باشد - که وسایل
زندگی نژادی را که کشور در آغوش خود گرد میآورد،
در روی زمین مهیا سازد و روابط پاک و ناگسستی و پایداری
که با قوانین طبیعت توافق داشته باشد، در میان عدم و تکثیر
نفوس از یکطرف و وسعت و ارزش زمین از طرف دیگر بر
قرار کند.

بعلاوه «رابطه پاک و درست» بوضعی اطلاق میشود که

آدولف هیتلر

ملتی در آن وضع بتواند افراد خود را با منابع مخصوصه خود
غذا بدهد .

فقط يك منطقه ويك فضای كافی ميتواند در روی زمین
آزادی حیات ملتی را فراهم آورد .

امروز...

امروز آلمان يک دولت جهانی نیست حتی اگر ضعف
نظامی موقت مانيز خاتمه بیابد ، ماریگر نمی توانیم مدعی
این مقام و این عنوان باشیم . از نظر تناسب و رابطه تعداد
سکنه با مساحت زمین هائیکه آلمان دارد ، اهمیت موجود
غم انگیز و رقت باری چون رایش چه خواهد بود . در دوره
ایکه رفته رفته هر قسمت زمین بدولتی رسیده است . و پاره ای
از دولت ها تقریباً قاره ها را تسخیر کرده اند . نمی توان
سخن از دولت جهانی بزبان آورد... در صورتیکه تشکیلات
سیاسی ما چیزی است که «مرکز» آن بزحمت پانصد هزار

۱ - «مرکز» ترجمه کلمه Métropole است . برای آنکه
معنی این کلمه روشن شود باید بگوئیم که جزیره بریتانیای بزرگ
«متروپل» امپراطوری انگلستان شمرده میشود . و در جمله متن کتاب
مقصود از «مرکز» عبارت از کشور آلمان است .

نبرد من

کیلو متر مربع وسعت دارد.

ما باید ...

ما هنوز باید در درجهٔ اول اتا زونی سپس روسیه و چین را دول غول آسای دنیا بدانیم. اینجا صحبت از سرزمین‌هایی است که وسعت هر کدام ده برابر بیشتر از وسعت امپراطوری آلمان کنونی است. فرانسه نیز باید در شمار ایندولت‌ها آورده شود ... نه از این لحاظ که ایندولت ارتش خود را روز بروز در سایهٔ منابع انسانی مستملکات و سکنهٔ سیاه پوست مستعمرات خویش تکمیل میکند بلکه اشغال خاک آن دولت از طرف سیاه‌پوستان چنان بسرعت صورت می‌گیرد که حقیقهٔ می‌توان گفت یک دولت آفریقائی در خاک اروپا بوجود می‌آید.

سیاست مستعمراتی فرانسه امروز را نباید و نمی‌توان با سیاست آلمان سابق مقایسه کرد. هر گاه تکامل فرانسه بیصد سال دیگر با این وضع کنونی ادامه یابد، بقایا و آثار خون نژاد فرانسوی در دولت دورگه آفریقائی و اروپائی که در حال نشوونما و تکوین است، از میان می‌رود.

یک سرزمین وسیع قابل سکونت و خود مختار که از

آدولف هیتلر



در بحبوحه قدرت

زودرن تا کنگو کشیده شده است و پراز نژاد پستی است که رفتند رفته بر اثر اختلاط نژادها بوجود میآید ، دولتی بوجود خواهد آورد که باید در دولت افریقائی اروپائی خوانده شود ، این است فرق مستعمراتی فرانسه با سیاست مستعمراتی قدیم آلمان ...

تدابیر دولت آلمان

دولت آلمان پیوسته مثل عمده کارهای ما تدابیر غیر مکفی می اندیشید و این بود که نه بدو سعت سرزمین های قابل سکونت نژاد آلمان افزود و نه دست بآن کار جنایتکارانه ای زد- که بتواند دولت آلمان را بکمک خون سیاه تقویت کند. تشکیل «عساکر» افریقائی شرقی آلمان در این راه تجربه کمرو- یانه ای بود. در حقیقت این عساکر فقط در راه دفاع مستعمره و مهاجر نشین خودشان دست باسلحه بردند. فکر اعزام دسته های سیاه پوست بمیدان جنگ اروپا - اگر چه این کار در دوره جنگ جهانی غیر ممکن و محال بود - هرگز بفکر دولت آلمان راه نیافت و حتی دولت آلمان این فکر را بعنوان نقشه ای که در مواقع مناسب قابل اجراء باشد به میان نکشید

آدولف هیتلر

و در باره آن گفتگوهایی صورت نگرفت. برعکس، فرانسه و یپا، این فکر را همیشه یکی از اساس و علل کوششهای استعماری دانسته اند.

هرگاه ...

هرگاه ناسیونال سوسیالیسم حقیقتاً میل داشته باشد که در مقابل تاریخ اجرای مأموریت را بنفع ملت ما بخود تخصیص بدهد باید درست و بوضع غم انگیز و دردناکی از حال واقعی ملت آلمان در روی زمین آگاه شود سپس با شجاعت و بصیرت بر ضد بی قیدی و عدم لیاقتیکه تا کنون سیاست خارجی ملت آلمان را اداره کرده است، مبارزه آغاز کند. و در آن موقع باید بدون توجه بسنن و عقاید و افکار مردم این شجاعت را داشته باشد که بتواند ملت ما و قدرت او را گرد آورد و ملت ما را در مسیری که او را از این خانه و خاک تنگ برهاند و بسوی سرزمینهای تازه ای سوق دهد، بیکار وادارد و باین ترتیب ملت ما را از خطر فنا و انهدام در روی زمین یا برده دیگران شدن نجات بدهد.

نهضت ناسیونال سوسیالیست باید عدم تناسبی را که

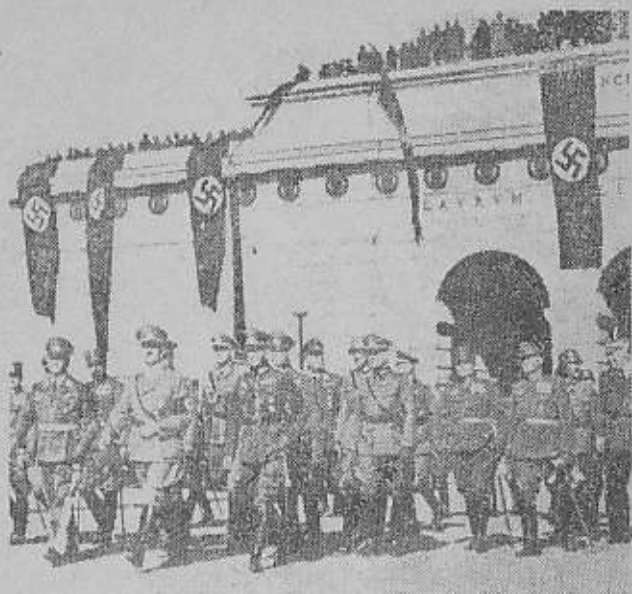
میان تعداد سکنه ما و وسعت خاک ما وجود دارد، از میان ببرد؛
 وسعت خاک منبع رزق و غذا و تکیه گاه قدرت سیاسی است.
 نهضت ناسیونال سوسیالیست باید همچنان عدم تناسبی
 را که بین گذشته تاریخی و ضعف کنونی ما هست، ضعیفیکه
 پایانی ندارد، از میان ببرد.

ناسیونال سوسیالیسم باید متوجه این نکته باشد که
 مانگپهان بزرگترین نژاد بشری روی زمین - بزرگترین
 تعهدات و وظایف را بگردن داریم. ناسیونال سوسیالیسم هر چه
 بیشتر ملت آلمان را به برتری نژاد خود واقف گرداند،
 بهمان میزان وظایف خود را بهتر انجام داده است و گذشته
 از تربیت سگها و اسبها و گربهها، بزخون خویش ترحم
 نموده است.

باید گفته شود ...

باید بگویم که ادعای استقرار و تجدید مرزهای سال
 ۱۹۱۴ از نظر عواقب و نتایج خود يك حماقت سیاسی است
 و از این نظر می توان آن را جنایت حقیقی خواند و باید
 گفته شود که مرزهای آلمان در سال ۱۹۱۴ بسیار دور از

آدولف هیتلر



در روز ۱۱ مارس ۱۹۳۸ اطریش (وطن اصلی خود را) تصرف کرده
منطق بود. در واقع این مرزها تمام افرادی را که ملیت
آلمانی دارند، در آغوش خود گردنیاورده بود و از نظر
سوق الجیشی نیز موافق عقل نبود. مرزهای سال ۱۹۱۴ نتیجه
سیاست عاقلانهای نبود بلکه مرزهای موقتی بود که در جریان
مبارزه ناتمامی درست شده بود. حتی این مرزها تا اندازه ای

نتیجهٔ بازیهای تصادف بود!

... زیرا که

اکنون همه میدانند که تجدید استقرار مرزهای سال ۱۹۱۴ نیز چیزی است که میتوان بدون خونریزی بدان نایل آمد. فقط اشخاص زودباور و احمق می توانند این آرزو را در سر پیروزانند که بزور استغاثه و از روی انسانیت میتوان تجدید نظری در پیمان، ورسای کرد. صرف نظر از آنکه، چنین کاری مستلزم وجود 'ارادهٔ تالیمرانی' است که در کشور ما وجود ندارد، نیمی از رجال سیاست ما از عناصر بی مسلک و نادرست و گرگهای باران دیده تشکیل یافته اند و از طرف دیگر این اشخاص قوت نفس و قدرت اراده ای ندارند و دشمن ما هستند. و در بارهٔ نیمهٔ دیگر باید گفت که این اشخاص از مشتی مردم حلیم و بردبار و حیوان صفت و بی آزار و حاضر بخدمت تشکیل شده اند. و اوضاع از کنگرهٔ وین تا کنون بسیار تغییر کرده است: امروز دیگر شاهزادگان و معشوقه های شاهزادگان در بارهٔ مرزها چانه نمی زنند بلکه کار در دست آن یهودی بین المللی بیرحمی است که در

آدولف هیتلر

راه تسلط بر ملل دیگر مبارزه و نبرد می‌کند و هیچیک از این ملت‌ها نمیتوانند این دست را بجز با شمشیر از گلوئی خود دور کنند. فقط عشق و غرور ملی آتشین و متمرکز می‌تواند بیک حمله، توطئه‌های بین‌المللی را از میان بردارد و این توطئه‌ها را که در راه بردگی ملت‌ها چیده شده است، نقش بر آب کند. اما چنین عملی بدون خونریزی امکان ندارد.

فقط این نکته مسلم است و بس!

فقط این نکته مسلم است که حتی اگر اقدام با استقرار و تجدید مرزهای سال ۱۹۱۴ ب نتیجه خوبی منجر شود، ملت آلمان بار دیگر خون خود را در این راه خواهد ریخت و وضع چنان خواهد بود که ملت آلمان دیگر نتواند در راه زندگی و آینده خود، حاضر بقدا کردن جان خود گردد. برعکس، ما ناسیونال سوسیالیستها باید بوضع شکست ناپذیر و غیر قابل فسخی به‌دفع سیاست خارجی خود پابند باشیم: «برای ملت آلمان باید سرزمینی فراهم کرد که در این دنیا برای او مناسب باشد... و این عمل یگانه چیزی است که میتواند در پیشگاه خدا و نسل آینده آلمان خونریزی



ورود بھاك فرانسہ برای انعقاد قرارداد

مارا توجیه و تأیید کند . در برابر خدا ... برای آنکه ما
برای این باین دنیا آمده ایم که ثان روزانه خود را بقیمت
نبرد دائم و پایان ناپذیر بدست آوریم ... آری ما مخلوقات
هستیم که هیچ چیزی برای گان و بیز حمت به ما داده نشده است
و سیادت خود را در روی زمین مرهون کوشش و هوش

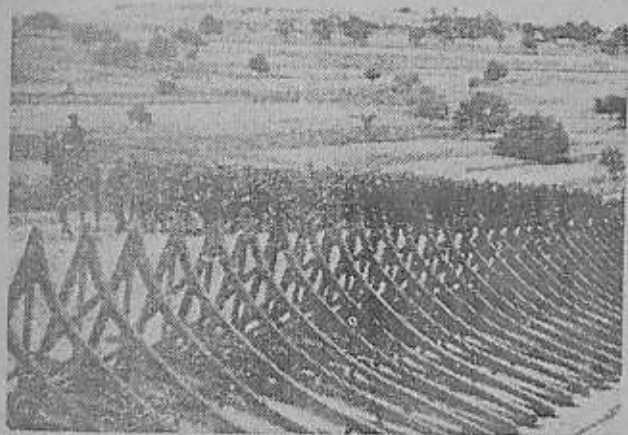
آدولف هیتلر

و فراست و شجاعتی هستیم که در سایه آن‌ها میتوانیم دنیا را تسخیر
و حفظ کنیم ..

و در مقابل نسل آینده آلمان ... برای اینکه خون
یکفرد آلمانی ، آن خونیکه ریخته میشود ، بآلمان آینده
هزاران فرد و تابع تازه خواهد داد و وجود سرزمینیکه روزی
اطفال تنومند نسلهای دهقانان آلمانی در روی آن صدچندان
خواهند شد ، دلیل فدا کردن فرزندان ما خواهد بوده رجال
مسؤل - حتی اگر بدست نسل خود شکنجه دیده باشند بر اثر
خونی که ریخته شده است و آن فداکاری بزرگیکه ملت ما
را بآن وادار کرده اند - مجرم شناخته نخواهند شد .

در اینباره من باید بانیروئی هرچه تمامتر برضد
« نویسندگان بد » نژادی ، برضد آن نویسندگانیکه
اینگونه تسخیر اراضی را « نقض حقوق بشریت » میدانند و بکار
بردن چنگالهای خود را برضد این کار مجاز می شمارند ،
قد علم کنم .

انسان هرگز نمیداند چه کسی می تواند خود را
در پشت این اشخاص و افراد پنهان کند اما مسلم و بدیهی



حقل لاریکهر باد»

است که اغتشاش و هرج و مرجی که بدست این عده بمیان میآید
بتقع دشمنان ملت است و این جنایتکاران در سایه اینگونه
کارها، اراده و حس دفاع از توقعات و آرزوهای حیاتی خود
را از ملت سلب میکنند و این اراده را از میان میبرند و
در این کار بدیگانه وسیله ای دست میزنند که با این مقصد و
هدف سازش داشته باشد زیرا که هیچ ملتی در دنیا یک متر
مربع زمین ندارد که از روی اراده و حق برتری بدست آمده

آدولف هیتلر

باشد. مرزهای آلمان مرزهایی موقه و تصادفی است که در جریان کشمکش سیاسی پایان ناپذیری بدست آمده است و مرزهایی که خانه ملت‌های دیگر را نیز در میان گرفته است، چنین است و همه چیز مانند شکل خارجی اراضی ما فقط در نظر مردم گیج و احمق می‌مکن است مثل سنگ خارا تغییر ناپذیر جلوه کند و حال آنکه در حقیقت هر لحظه ای که می‌گذرد، یک تحرک و تغییر و تبدیل ظاهری را که نتیجهٔ پایان ناپذیر قوای طبیعت است بمانشان میدهد و باز قوای بزرگتری فردا این چیزها را تغییر می‌دهد یا از میان می‌برد. این امر در بارهٔ ملت‌ها و مرزهایی هم که آن‌ها را از هم دیگر جدا می‌سازد صدق میکند.

مرزهای کشورها

مرزهای کشورها کار مردان است و بدست مردان تغییر یافته است.

با این همه ...

با این همه ما ناسیونال سوسیالیست‌ها نباید باین حد قناعت کنیم: وقتی که ملت بزرگی را انهدام و انحطاط تهدید میکند

نبرد من

حق خاک و زمین ، برای او تکلیف و وظیفه‌ای می‌گردد و مخصوصاً وقتی که صحبت از ملت کوچک سیاه‌پوستی در میان نباشد و صحبت از آلمان ، مادر حیات و مادر سراسر این تمدن کنونی ، بمیان آید این حق وظیفه و تکلیفی می‌شود. آلمان یکدولت جهانی خواهد شد یا از میان خواهد رفت. اما برای آن که آلمان یکدولت جهانی بشود ، احتیاج بعظمت ارضی و توسعه ارضی خود دارد و این امر در حال حاضر عظمت و اهمیت لازمه را بآلمان خواهد داد و مایه آن خواهد شد که اتباع دولت آلمان بزندگان خود ادامه دهند .

از این رو...

از این رو ما ناسیونال سوسیالیست‌ها بطور مصمم و از روی عزم و اراده باید بر سیاست خارجی پیش از جنگ خط بطلان کشیم. و آن سیاستی را در پیش گیریم که شصت سال پیش سیاست ما بود. باید پیش روی دایم ژرمن‌ها را بسوی جنوب غرب اروپا متوقف سازیم و توجه را بسوی شرق برگردانیم.

ما باید سیاست مستعمراتی و بازرگانی پیش از جنگ پایان دهیم و باب سیاست ارضی آینده را باز کنیم .

آدولف هیتلر

وما که اکنون از اراضی تازه در اروپا سخن میگوئیم،
در آغاز کار باید در فکر روسیه و در فکر کشورهای باشیم که به
آن کشور وابسته هستند.

ووظیفه ما ...

ووظیفه ما، وظیفه نهضت ناسیونال سوسیالیست، عبارت
از این است که ملت خود را از نظر سیاسی چنان رهبری
کنیم که آینده خود را در نشو و نهادهای سکر آورو سرمست کننده
جنگ جدید اسکندر نبیند بلکه آینده خود را وابسته بکار پر
زحمت گاو آهن آلمان بداند، گاو آهنی که شمشیر باید زمین
آن را فراهم آورد.

وقتیکه ...

از سال ۱۹۲۰ - ۱۹۲۱ وقتی که نهضت جوان ناسیونال
سوسیالیست آرام آرام در افق سیاسی ظاهر گشت و وقتی که
قیافه این نهضت جوان اینجا و آنجا دیده شد و نهضت نجات
ملت آلمان شمرده شد، از جوانب گوناگون به حزب ما
نزدیک شدند تا اینکه رابطه‌ای در میان این حزب و نهضتهای
نجات کشورهای دیگر برقرار کنند.



در مراجعت ارفرانسه ، با اعتقبات شکر ف مردم با سع میدود

روسیه کنونی ...

روسیه کنونی ، که طبقه حاکمه ز رمنی خود را از دست داده است صرف نظر از افکار سری رهبران و خداوند گاران جدیدش نمیتواند در مبارزه نجات ملت آلمان دوست و متقی برای ما باشد . از نظر کاملاً نظامی ، وقتی که آلمان و روسیه به همکاری یکدیگر بر ضد اروپای غربی و احتمالاً بر ضد دنیا

آدوانف هیتلر

جنگ آغاز کنند، اوضاع مستقیماً بسیار خراب و هول انگیز خواهد شد. این جنگ در خاک روس روی نخواهد داد بلکه در سرزمین آلمان جریان خواهد یافت و آلمان حتی نخواهد توانست کمک ناچیزی نیز در آن بگیرد.
نه ... نه .

نه .. نه . هر اتحاد و اتفافی که در میان مقاصد و هدفهای آن «جنگی» وجود نداشته باشد، معنی و ارزش ندارد. دوستی و اتحاد و اتفاق فقط از نظر جنگ و نبرد صورت میگیرد. و اگر روزی که پیمان اتحاد و اتفاق بسته میشود، روز تصفیه حساب بسیار دور و دراز باشد، پیش بینی این روز و پیش بینی این نکته بزرگ که این پیمان، جنگی بدنبال خواهد داشت، بهتر از آن است که جنگ پیش بینی نشود.

خطر روسیه

خطری که روسیه در زیر فشار آن از پای در آمده است، همیشه آلمان را تهدید خواهد کرد. فقط یک نفر بورژوازی ساده لوح و زودباور میتواند تصور کند که بولشویسم در طلسم



از آخرین عکسهای جالب هیتلر

افتاده و خطرش مرتفع شده است .

آلمان هدف بولشویسم

امروز آلمان ، هدف مهم آینده بولشویسم است .
و نیروی يك فكر بزرگ و نیروی وظیفه شناسی لازم است
که بار دیگر ملت ما را از چنگال این جانور هزار پارهای

آدولف هیتلر

بخشد و نگذارد که خون ما بیشتر از این فاسد و آلوده گردد...
تا اینکه قوای آزاد شده ملت ما پای بمیان گذارد و وجود
وهستی ملت ما را از هر لحاظ تضمین کند و کاری صورت دهد
که بازگشت بلا یا ومصائب تازه ای تاروی گاران بسیار دراز
مجال و ممتنع باشد.

و وقتی که ما این هدف را دنبال میکنیم، دیوانگی
است که با کشوری عقد اتحاد ببندیم که زمام امورش در دست
دشمن جانی و کشته نژاد ماست. وقتی که با بولشویسم
دوستی آغاز میکنیم و خود بیچنگال کمونیسیم میافتیم، چگونه
میتوان ملت آلمان را از این چنگال زهر آلود نجات داد؟
وقتی که خود با این دستگاه جهانی پیمان دوستی میبندیم
و این دستگاه را بر سمیت میشناسیم چگونه میتوان بکارگر
آلمانی گفت که بولشویسم جنایتی بر ضد بشر است؟ و وقتی که
رؤسای کشور شخصاً با قهرمانان این افکار متفق و دوست
میشوند، چگونه میتوان فردی را بعنوان مهرورزی با این
افکار محکوم کرد؟

نبرد من

نبرد برضد بولشویسم .

نبرد برضد بولشویسم جهانی که زائیده قوم یهود است ،
ایجاب میکند که خط مشی روشنی در برابر روسیه شوروی
پیدا کرد . دفع شیطان را بدست شیطان نمی توان کرد .

وصیت نامه سیاسی ملت آلمان

وصیتنامه سیاسی ملت آلمان برای خط مشی خود در

تاریخ باید همیشه این باشد :

«هرگز اجازه مدهید که در قاره اروپا دو کشور»
«بوجود آید . هر اقدامی را که برای ایجاد و تاسیس»
«یک دولت نظامی در مرزهای آلمان بعمل آید»
«اگر چه احتمال برود که این دولت ممکن است چنین»
«نیروئی پیدا کند . بمنزله حمله برضد آلمان بدانید»
«متوجه باشید که ممانعت از تاسیس این دولت با همه»
«وسایل و در صورت لزوم بوسیله اسلحه نه تنها حق»
«بلکه وظیفه شما است و اگر چنین دولتی وجود»
«دارد ، این دولت را نابود و منهدم سازید . کاری کنید ،
«که منبع قدرت کشور ما در مستعمرات نباشد بلکه ،
«در اروپا ، در خاک وطن باشد تا روزی که رایش ،
«بهریک از فرزندان ملت خود ، برای قرنهای قطعه ،
«خاکی نداده است ، هرگز آنرا در امان نپندارید ،
«هرگز فراموش نکنید که مقدس ترین حق در این ،

آدولف هیتلر

« دنیا حق زمینی است که انسان می‌خواهد بادست خود ،
« در آن زراعت کند و مقدس‌ترین فداکار بهای خونی ،
« است که در راه این زمین ریخته می‌شود . »
من نمی‌خواهم ...

من نمی‌خواهم بدون اشاره مجدد به یگانده امکان
اتحادی که اکنون برای مادر اروپا وجود دارد، این ملاحظاتی
را بدور اندازم . من در فصل پیشین درباره متفقینی که آلمان
می‌تواند پیدا کند ، انگلستان و ایتالیا را بعنوان دو دولتی
نشان دادم که اتحاد و اتفاق با آنها حتی بقیمت کوششهای
بسیار بنفع ما است و اکنون می‌خواهم اهمیت نظامی این
اتحاد و اتفاق را بیان کنم .

پایان این اتحاد و اتفاق از نظر سیاسی کلاو جزاً
نتایجی بدنبال خواهد داشت که باین نتیجه اتحاد با روسیه کاملاً
اختلاف دارد . نکته اساسی این است که نزدیکی انگلستان
و ایتالیا بهیچوجه خطر جنگی بوجود نمی‌آورد . یگانده دولتی
که در مقابل این اتحاد و اتفاق قد علم خواهد کرد ، فرانسه
خواهد بود و این دولت در این مورد قدرت این کار را نخواهد
داشت . برعکس این اتحاد و اتفاق با آلمان نیروی آن را



هیتلر بر فراز کاخ اختصاصی خود در «برچسگادن»

خواهد داد که با کمال فراغت وسایل کار خود را در محیط چنین اتحادی فراهم آورد و خود را آماده تسویه حساب با فرانسه سازد چه مهمترین چیزیکه در اینگونه اتحاد وجود دارد اینست که نه تنها آلمان ناگهان دچار حمله و هجوم دشمن نخواهد شد بلکه صف اتحاد دشمنان ما خود بخود درهم خواهد شکست و این «اتفاقی» که برای ما این اندازه شوم

آدولف هیتلر

و منحوس بود ، خود بخود از میان خواهد رفت و باین ترتیب دشمن جانی و کشنده کشور ما یعنی فرانسه یکد و تنها خواهد ماند .

و وقتیکه در آغاز کار سخن از پیروزی معنوی در میان باشد ، این کارمایه آن خواهد شد که آلمان آزادی اعمال خود را بدست آورد ... زیرا که این اتحاد جدید اروپائی انگلستان و آلمان و ایتالیا است که ابتکار سیاسی را بدست خواهد گرفت و بس ... و فرانسه ابتکار سیاسی را در دست نخواهد داشت .

سیاست خارجی ما

آینده سیاست خارجی ما در این است که ما متوجه مغرب یا متوجه مشرق باشیم و زمینی را که برای ملت آلمان لازم است ، در این سمت بدست آوریم و چون برای این کار باید قدرت داشت و دشمن جانی و کشنده ملت ما یعنی فرانسه ما را بوضع بیرحمانه ای خفه میکند و نیروی ما را از میان میبرد ، باید برای آنکه آرزوهای تسلط جویانه فرانسه نابود شود ، تن بهمه گونه فداکاری بدهیم .

نبرد من

امروز هر دو لیتیکه علاقه تسلط جویانه فرانسه را در
قاره اروپا غیر قابل تحمل میدانند متحد و متفق طبیعی ما
است. هیچ کاری در مقابل یکی از این دولت‌ها نباید بنظر
عاسخت آید... هیچگونه چشم پوشی و گذشتی - اگر ما
بتوانیم عاقبت دشمن کینه توز خود را از پای آوریم - نباید
بنظر ما محال بنماید.

پس از ۱۹۱۸

شکست و ازهدام ما در سالهای پس از ۱۹۱۸ هر چند
دشوار و آشکار بود. عذاب و شکنجه کسیکه از حوادث فردا
و پس فردا، سخن می گفت، بیشتر از آن بود. حکومتی
که ملت ما زیر فرمان و فشار آن بسر میبرد، سخت نالایق
و عاجز بود و این عجز و عدم لیاقت وقتی آشکارتر بود که سخن
از دفع شر اندرز گویان و مشاورین بمیان می آمد. در آن
ایام (چنان که امروز نیز دیده می شود) بیشتر اتفاق می افتاد
که نادانهای پارلمان نشین وزین سازان و دستکش فروشان
پیش پا افتاده (شغل نیز در این میان اهمیتی نداشت) ناگهان
بمقام رجال سیاسی و رجال دولت ترقی می یافتند و از روی این

آدولف هیتلر

کرسی‌ها به افراد بیچاره درس میدادند و اهمیتی نداشت و باز اهمیتی ندارد که چنین سیاستمداری، پس از آن که ششماه استعداد و نیروی خود را بکاربرد، شارلاتان بیمغزی از آب درآید، شارلاتان بیمغزی که سرأسردنیا بباد تمسخرش می‌گیرد. کسیکه نمیداند چه باید بکند و امتحان عدم لیاقت کامل خود را میدهد... این هیچ اهمیت ندارد، برعکس هرچه سیاست رجال جمهوری پارلمانی کمتر نتایج واقعی داشته باشد، این اشخاص در مقابل، کسانی را که شهامت دارند و می‌توانند از شکست سیاست این رجال سخن گویند و شکست آنها را در آینده نیز پیش بینی کنند، بهمان اندازه بیشتر شکنجه میدهند.

بالاخره اگر روزی همهٔ بهانه‌ها از دست یکی از این پارلمان‌نشین‌های محترم گرفته شود و اگر این بازیگر عالم سیاست دیگر نتواند شکست خود و بیهوده بودن نتایج حاصله را انکار کند، این مرد محترم برای شکست خود هزاران دلیل و عنذر می‌تراشد و هرگز بهیچوجه قبول نمی‌کند که علت همهٔ این بدبختی‌ها و زشتی‌ها خود او بوده



ممنظره دیگر از کتیبه‌های غیرمتردد در برجسکاره در ارتفاعات آب

است و پس

وقتی ۴۳ ...

وقتی که در مستان سال ۱۹۲۲ - ۱۹۲۳ فرا رسید
 می‌بایست از مدتی پیش : از مقامد فرانسو آگاه باشیم بجز
 دوراه در میان نبود با از اوده فرانسو رفته رفته در مقابل نیروی
 مقاومت ملت آلمان ضعیف میشد با آلمان بکاری که ناگزیر

آدولف هیتلر

روزی صورت خواهد گرفت ، دست میزد : و عمل خشونت آمیزی آلمان را وادار می کرد که ضربتی وارد آورد و مقاومت را شروع کند . درست و روشن است که چنین تصمیمی مستلزم نبردی بود که وجود آلمان در ضمن آن در معرض خطر قرار می گرفت و آلمان نمی توانست امیدوار باشد که از این نبرد زنده بیرون آید مگر اینکه پیش از این کار فرانسه را از دیگران جدا سازد و کاری کند که جنگ دوم صورت مبارزه آلمان را بر ضد سراسر دنیا بخود نگیرد بلکه یک جنگ دفاعی بر ضد فرانسه ای باشد که دست از اختلال صلح جهانی بر نمیدارد .

من در این باره پافشاری میکنم

من در این باره پافشاری میکنم و رجاء و اثق دارم که این راه دوم باید صورت تحقق بیابد . من هرگز باور نمیکنم که فرانسه در نقشه‌هایی که نسبت به ما دارد ، تغییراتی بدهد چنانچه نقشه‌ها بیان کامل و زبان حال غریزه حفظ و تنازع بقای ملت فرانسه است

من اگر فرانسوی بودم و اگر ، در نتیجه این امر ،

نبرد من

عظمت فرانسه در نظر من مثل عظمت آلمان عزیز بود ،
نمی‌توانستم و نمی‌خواستم رفتاری بجز رفتار کلمانسو
داشته باشم .

ملت فرانسه که رفته رفته - نه از نظر قلت جمعیت
بلکه از نظر فنای روز افزون بهترین عوامل تژادی - میمیرد ،
نمی‌تواند رل مهمی در دنیا بعهده بگیرد مگر اینکه آلمان را
از میان ببرد .

اشغال ناحیه روهر

سرنوشت ، در سایه اشغال ناحیه روهر بار دیگر برای
آنکه بملت آلمان یاری کند و ملت آلمان قد علم سازد ،
دست بسوی این ملت دراز می‌کرد . زیرا که آنچه در نظر
اول بدبختی کشنده‌ای تشخیص داده میشد وقتی که از نزدیک
نگاه می‌کردم ، وسیله‌ای بود که می‌بایست به همه مصائب
آلمان پایان دهد .

از نظر سیاسی ، فرانسه با اشغال ناحیه روهر نخستین
بار انگلستان را حقیقتاً و بسختی بر آشفته کرد و نه تنها این
امر در محافل دیپلماسی انگلستان که پیمان اتحاد با فرانسه

آدولف هیتلر



شکستهای غیرمنتظره پیشوایان کمالات سیاسی آورد

و از نظر عملی و از روی حساب اجتناب کرده بودند و تنها از این
نظر بآن ارزش قائل بودند. تاثیر میکردن دیپلمات انگلیس
و نیز بر میآشفتم ... این قدرت تازه و غیر قابل قبولی که
فرانسه در قاره اروپا مییافت ، نگرانی آشکاری بخصوص
در محافظان اقتصادی مافرای مانس پدید میآورد. زیرا که
فرانسه در آن هنگام در اروپا از نظر قدرت نظامی و سیاسی

نبرد من

مقامی داشت که هرگز پیش از آن تاریخ، آلمان بخود ندیده بود و بعلاوه دولت فرانسه منابع اقتصادی تازه‌ای بدست آورده بود که بر مفاخر میافزود و در سایه آن میتوانست از نظر سیاسی با انگلستان رقابت و همچشمی کند.

اشغال روهر

دولت فرانسه با اشغال ناحیه روهر همه منافع جنگ را از دست انگلستان میر بود و دست دیپلماسی فعال و ماهر انگلستان پیروزی رانمی توانست بدام اندازد بلکه شاهد پیروزی باغوش مارشال فوش و فرانسه‌ای که مارشال فوش نماینده آن بود، میافتاد.

در ایتالیا نیز احساساتی که نسبت بفرانسه وجود داشت و فرانسه نسبت بخود پدید آورده بود و از روز پایان جنگ دیگر مهر آمیز نبود، بکینه شدیدی مبدل شد.

با اینهمه اشغال ناحیه روهر از طرف فرانسه و پیمانها افقهای تازه‌ای در سیاستهای خارجی آلمان باز می کرد بلکه در سیاست داخلی نیز افقهای تازه‌ای می گشود. عده پیشماری از هموطنان ما که گول فرانسه را خورده بودند، فرانسه‌ای

آدولف هیتلر

که خود را در سایه نفوذ سرایادروغ مطبوعات خویش در نظر آنها قهرمان ترقی و آزادیخواهی قلمداد کرده بود، از این مرض توهم نجات یافتند.

سال ۱۹۱۴ آرزوها و ویاهای همکاری بین المللی ملت‌ها را (که بر مغز کارگران آلمانی ماراها یافته بود و آنها را بدنیائی برده بود که مبارزه دائم و پیاپی ناپذیر بر آن حکومت دارد و در آغوش آن حیات قوی مرگ ضعیف را ایجاب میکند) بیاد داد... بهار سال ۱۹۲۳ نیز همین کار را کرد.

فقط ...

فقط بورژواها میتوانند باین نکته غیر قابل قبول اعتقاد پیدا کنند که شاید مارکسیسم تکامل یافته است و - موجودات ناپاک و پلیدی که در سال ۱۹۱۸ فرمانروا بودند - اشخاصی که در آن ایام برای رسیدن بکرسی حکومت جسد دو میلیون نفر را بخونسردی زیر پا گذاشته بودند - ناگهان آماده خواهند شد که دین خود را بوجدان ملی بپردازند این فکر، فکر غیر قابل قبول و احمقانه‌ای بود و ممکن نبود انسان باین امر امیدوار باشد که اشخاصی که چندی پیش بوطن

نبرد من

خود خیانت کرده‌اند ، در يك حمله قهرمانان آزادی آلمان شوند . این افراد از این مرحله بسیار دور بودند !

چنانکه گفتار جیفه را رها نمیکنند ، یکنفر مارکیست نیز از خیانت بوطن خود چشم نمیپوشد . خواهشمندم احمقانه ترین اعتراضها را بمن نکنید . زیرا که این نکته روشن است که کارگران بيشماری نیز در ایام پیشین خون خود را در راه آلمان ریخته‌اند ... آری کارگران آلمان خون خود را در راه آلمان ریخته‌اند . من این نکته را تصدیق می‌کنم ... اما باید دانست که این اشخاص دیگر در آن ایام انترناسیونالیست مارکیست نبودند . هر گاه طبقه کارگر آلمان در سال ۱۹۱۴ از طرفداران دکتربین مارکیست تشکیل نمی‌شد ، جنگ در عرض سه هفته پایان مییافت و آلمان پیش از آنکه نخستین سرباز از مرز بگذرد شکست می‌خورد .

بهر حال ...

بهر حال در سال ۱۹۲۳ وضع درست مثل سال ۱۹۱۸ بود . صرف نظر از چگونگی راه مقاومت ، نخستین تدبیری



در سال ۱۹۴۴ سوء قصدی، معیتلر ته و مختصر آسیبی دید

نبرد هن

که باید اندیشیده میشد. این بود که گریبان ملت از چنگال
زهر آلود مار کسسیم رها شود.

من معتقدم که نخستین تکلیف و وظیفهٔ يك حکومت
حقیقتاً ملی در آن ایام این بود که مردان باید اراده‌ای پیدا کند
که بمار کسسیم اعلان جهاد بدهند و بالاخره وظیفهٔ این حکومت
آن بود که باین اشخاص آزادی بدهد. نباید چاکر پرستنده
این فرمول بیروح بود: «صلح و آسایش اجتماع و نظم خوب»...
آری در آن حال که دشمن در خارج ضربت مهلک را بر پیکر
انسان وارد می کند و در داخل کشور نطفهٔ خیانت در گوشه
هر کوچدای کمین کرده است، این فرمول بیروح بدرد
نمیخورد. نه! يك حکومت حقیقتاً ملی باید باغشاشات و هرج
و مرج بچشم خوب نگاه کند بشرط آن که این اغتشاش مایه
آن شود که تسویهٔ حساب کاملی با مار کسسیمت ها دشمنان
جانی و کشندهٔ ملت ما صورت گیرد و اگر در این امر اهمال
میشد، دیگر کاملاً دیوانگی بود که انسان بطریق دیگر در
صدد مقاومت بر آید.

آدولف هیتلر

من در آن ایام...

من در ایام ایمان عمیقی باین نکته یافتم که بورژوازی آلمان بپایان مأموریت خود رسیده است و دیگر برای هیچ خدمتی فراخوانده نمیشود.

در آن هنگام این نکته را دریافتم که احزاب بورژوازی فقط از نظر رقابت با مارکسیسم مبارزه و کشمکش دارند و این احزاب نمی خواهند جداً مارکسیسم را منهدم کنند: همه این احزاب از مدت های درازی پیش در مقابل این امر سر تسلیم فرود آورده و حاضر شده اند که وطن آنها نابود و تباه شود و یگانه آرزو و فکر این احزاب آن است که خودشان در مراسم تشییع حضور یابند و فقط برای این است که هنوز مبارزه میکنند.

در آن دوره ...

باید با کمال صراحت اعتراف کنم که در آن دوره مرد بزرگی که در جنوب کوه های آلپ در پرتو عشق آتشین به ملت خود، بی آنکه با دشمنان داخلی ایتالیا سازش کند، بیمانی نبندد، بهر وسیله ای در راه آنها قدم میگذارد،



اواخر جنگ در ملاقات با «موسولینی» صدراعظم ایتالیا

نظر تحسین و اعجاب مرا جلب کرد. نکته ای که موسولینی را در صف مردان بزرگ دنیا قرار خواهد داد تصمیمی است که این مرد گرفت و نخواست که ایتالیا را در میان خود و ما را کسیم تقسیم کند اما برعکس بر آن شد که ما را کسیم را نابود کند و وطن خود را از شر انترناسیونالیسم مصون و محفوظ دارد.

آدواف هیملر

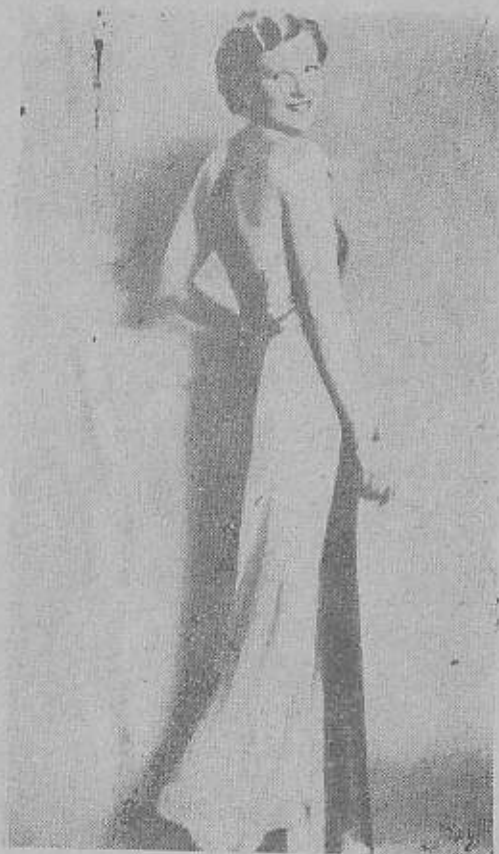
رجال ناچیز و بیعرضه ما ...

وقتیکه این رجال ناچیز و بیعرضه ما، اشخاصیکه در مقام مقایسه، صورت قابل ترحمی بخود میگیرند، از مردیکه هزار بار بر آنها برتری دارد، تنقید میکنند، انسان سخت متفکر می شود! و بسیار خوشمزه است که انسان این سخنهارا در کشوری می شنود که قریب نیم قرن پیش، خداوند-گاری چون بیسمارک داشت.

نتیجه

۹ نوامبر ۱۹۲۳، حزب کارگری آلمان ناسیونال سوسیالیست پس از چهار سال ادامه حیات منحل شد و در سراسر کشور غیر قانونی اعلام گشت. و امروز نوامبر ۱۹۲۶، این حزب را می بینم که در سراسر رایش از آزادی کامل برخوردار است و سازمانش از ایام یگر قوی تر و محکمتر است.

همه شکنجه ها و تضییقاتیکه حزب و رؤسای آن دیدند، همه آن تهمت ها و افتراهائیکه بر این حزب زده شد، کاری



«او ایراون» که سروصدائی پس از شکست آلمان با اسم «ممشوقه» بپتر
در جراند دنیا بپا کرد

آدولف هیتلر

از پیش نبرد ، و حزب مادر سایه درستی افکار خود ، در سایه پاکتی مقاصد خویش و در سایه فداکاری هواخواهان و طرفداران خود از همه این بوته های امتحان آزموده تر و قویتر بیرون آمد .

این حزب که اکنون در میان فساد حکومت پارلمانی کنونی بهتر از پیش متوجه لزوم نبرد خود شده است ، این حزب که خود را مظهر ارزش نژادی و فردی احساس میکند و در نتیجه سازمانی پیدامیکند باید شاهد پیروزی را روزی در آغوش بگیرد . و همچنین آلمان باید مقامی را که شایسته آن است ، در دنیا ، در روی زمین بدست آورد .

دولتی که در این دوره فساد نژادها از روی حسد و رشک مراقب حفظ و بقای بهترین عوامل نژادی خویش است ، باید روزی خداوند روی زمین گردد .

در روز اضطراب ، و قتی که هواخواهان ما بامیدهای پیروزی و عظمت فداکاری بپائیکه حزب از آنها میخواهد ، نگاه میکنند ، نباید هرگز این نکته را فراموش کنند .

پایان